

تحلیلی از وضعیت سیاسی جامعه (۲)

نگاهی بر:

زمینه‌های اقتصادی - سیاسی

قیام بهمن ماه ۵۷

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

اردیبهشت ماه ۵۸

دیجیتال کننده: نینا پویان

الف • زمینه‌های اقتصادی:

رژیم سابق ایران، یک رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم بود. در این سیستم (سرمایه‌داری وابسته) ، حرکت ذاتی و رشد طبیعی سرمایه، همواره با موانع و محدودیتهایی که این سرمایه را الزاما با مقتضیات و ضرورت‌های سرمایه جهانی (ونه ملی) پیوند میدهد، روبرو میشود و بناچار، این سرمایه بجای بالندگی و شکفتگی ، از درون دچار گنبدگی و پوسیدگی شده و سرانجام به تلاشی آن می انجامد. از اینرو، خصلت وابستگی سرمایه به سرمایه‌های جهانی و عملکرد آن در چارچوب برنامه و سیاست‌های امپریالیستی، آن نکته اساسی و محوری است که هرگاه در بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه و بحران‌های آن مورد توجه قرار نگیرد ، این بررسی ناقص و نادرست خواهد بود .

ما این بررسی را در رابطه با موضوع فوق ، از نفت ، این منبع اصلی در آمد ارزی ایران و تامین کننده بخش اساسی بودجه کشور ، شروع میکنیم. با انعقاد اولین قرارداد نفت بین ایران و انگلیس در سال ۱۹۰۱ انگلستان سلطه و حاکمیت همه جانبه خود را که از سالها قبل بر ایران تحمیل کرده بود، شدت بخشید . قرارداد سال ۱۹۳۳ که در دوره رضاخان مـزدور و دیکتاتور ، با انگلیسیها منعقد گردید ، همچنان بدتر از گذشته ، ایران را از جهات مختلف به اقتصاد غرب وابسته نمود. بدنبال کودتای شوم ۲۸ مرداد که با دخالت مستقیم " سیا " صورت گرفت ، صنعت نفت که در سایه ایستادگیها و فداکاریهای مردم قهرمان ایران از دست تجاوزگران انگلیسی خارج شده بود ، مجددا در اختیار شرکت نفت انگلیس و شرکای امریکائی ، هلندی و فرانسوی آن قرار گرفت .

قرارداد کنسرسیوم نفت در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) یعنی درست یکسال پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد، برای مدت ۲۵ سال که تا ۱۵ سال بعد از آن نیز قابل تمدید بود، میان رژیم کودتا و کارتل‌های نفتی، با پائین‌ترین قیمت جهانی منعقد گردید. شرکتهای بزرگ نفتی، به برکت دلالی و واسطگی و خیانت مزدورانی چون شاه و اعوان و انصارش، میلیاردها تن از این ماده حیاتی و ثروت ملی ما را به غارت بردند. میزان صدور نفت را شرکتهای خارجی تعیین می‌کردند و این میزان، بستگی به چگونگی وضع بازار جهانی نفت از نظر عرضه و تقاضا داشت.

در آمد ایران از نفت همواره، تابع تغییر سیاستها و برنامه‌های تولید شرکتهای چند ملیتی و کارتل‌های عظیم نفتی و منافع مورد نظر آنهاست. افزایش شدید تقاضای نفت در اروپا، ژاپن و آمریکا، طی سالهای اخیر و مقرون بصرفه نبودن نفت حوزه مدیترانه در مقایسه با نفت حوزه خلیج و مهمتر از همه اقتصادی نبودن جایگزینی نفت توسط سایر انرژیها، موجب گردیدند تا برنامه استخراج نفت ایران از سوی امپریالیستهای غربی، بگونه‌ای تنظیم شود که تا ۱۵ سال بعد یعنی پایان دوره قرارداد ۴ ساله کنسرسیوم، تقریباً تمامی ذخائر نفت ایران به پایان برسد و این درست در شرایطی بود که آمریکا چه از نظر حفظ ذخائر نفتی خود و چه از نظر مقرون بصرفه نبودن استخراج نفت خود در مقایسه با نفت خاورمیانه، می‌کوشید تا استفاده از منابع داخلی خود را به حداقل برساند.

در نیمه اول سال گذشته روزانه بطور متوسط نزدیک به ۶ میلیون بشکه و سالیانه نزدیک به ۴۰۰ میلیون تن نفت ایران توسط انحصارگران نفتی بتاراج میرفت که بعد از عربستان سعودی در بالاترین سطح قرار داشت.

در مورد قیمت نفت نیز مسئله از همین قرار بود. سرخ قیمت‌ها همواره در اختیار انحصارات امپریالیستی و کارتل‌های نفتی قرار داشت. تا قبل از تشکیل اوپک، شرکتهای بزرگ نفتی، را سا قیمت نفت را تعیین میکردند و همه چیز در اختیار آنها بود.

بدنبال ایجاد سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) قیمت‌گذاری ظاهراً در اختیار خود این کشورها قرار گرفت، اما عملاً شرکتهای بزرگ نفتی با توسل جستن به انواع حیلها و نیرنگها و وارد آوردن فشار سیاسی و اقتصادی از سوی دولتهای تابع خود بر کشورهای تحت سلطه صاحب‌نفت و حمایت بیچون و چرای بسیاری از این کشورها از دول امپریالیستی و اتخاذ سیاست نرخ شکنی از سوی کشورهایی چون عربستان سعودی و ایران (در رژیم گذشته)

تا حد امکان مانع افزایش بهای نفت می شوند . بعلاوه همواره اینطور اتفاق می افتد که پس از چانه زدنهای بسیار بین کشورهای صاحب نفت و انحصارات امپریالیستی ، ظاهراً چند در صدی بر قیمت نفت افزوده می شود ، ولی این افزایش قیمت ، در برابر کاهش ارزش دلار که طی سالهای اخیر با شدت بی سابقه ای ادامه داشته است و همچنین افزایش شدید نرخ تورم و قیمت فرآورده های صادراتی کشورهای امپریالیستی ، نه تنها خنثی میشود ، بلکه باید گفت که قدرت خرید این کشورها و بخصوص ایران که در مقابل فروش نفت دلار دریافت میداشت ، مرتباً کاهش مییابد . هم اکنون ارزش دلار در فاصله کمتر از یکسال بسیار بیشتر از افزایش قیمت نفت در همین فاصله (ده درصد) کاهش یافته است (طبعاً در شرایط فعلی بسیاری از معادلات فوق در مورد نفت ایران ، بدلیل صورت نگرفتن تغییرات بنیانی در قراردادهای فروش و صدور آن و در جهت ملی کردن این سرمایه ملی ، همچنان برقرار است .) حال باید دید رژیم سرتاپا وابسته ایران که چوب حراج را بر این منبع اصلی درآمد زده بود ، با درآمد حاصله از نفت چه میکرد ؟ و این درآمد که در سالهای اخیر با مبلغ بیست و دومیلیارد دلار در سال ، نزدیک به ۴۰ درصد از درآمد ناخالص ملی ما را تشکیل میداده است ، صرف چه پروژه ها و برنامه هائی می گردید ؟ سرمایه گذاریهای کلانی که در سایه ثروت باد آورده نفت توسط دولت و یا بخش خصوصی صورت میگرفت ، در خدمت منافع چه گروهها و طبقاتی قرار داشت ؟ اصولاً آیا نیازها و ضرورتهای ملی مورد توجه بوده و یا منافع ، نیازها و مقتضیات دولت ها و انحصارگران امپریالیستی ؟

از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بخصوص پس از انعقاد قرارداد ننگین کنسرسیوم با رژیم کودتا در سال ۳۳ ، علاوه بر سرمایه گذاریهای داخلی دروازه های کشور ، بتدریج بر روی سرمایه های خارجی باز گردید و انحصارات غارتگر بین المللی ، بطور مستقل و یا با مشارکت سرمایه داران وابسته داخلی و عمدتاً خاندان منفور پهلوی در رشته های مختلف صنعت ، کشاورزی ، معدن ، ساختمان و تجارت شروع به سرمایه گذاری و چپاول دسترنج زحمتکشان ما کردند . روند سرمایه گذاری داخلی و خارجی ، بخصوص بعد از " انقلاب سفید " شاه و امریکا ، شتاب بیشتری بخود گرفت .

خانها و فئودالهای بورژوا شده ، با استفاده از مزایای استثنائی و بکمک سرمایه گذاریهای خارجی ، در پرسودترین رشته ها و بشکلی انحصاری و غیر قابل رقابت شروع به سرمایه گذاری کردند و در مدتی کوتاه ، تمامی رشته های صنعتی ، مالی و ... عرصه سوداگری و تاراجگریهای شرکتهای چند

ملیتی و انحصارات امپریالیستی غرب و در راس آنها آمریکا و سرپرندگان داخلی آنها گردید و کلیه امکانات و ثروت‌های ملی و نیروی کار زحمتکشان مادر معرض چپاول و استثمار آنها قرار گرفت .

در آمد نفت بجای آنکه در چارچوب یک اقتصاد سالم و مستقل و بسا تقویت صنایع پایه‌ای و کلیدی و بادر نظر داشتن نیازها و ضرورت‌های ملی و ایجاد تعادل منطقی بین رشد صنعتی و کشاورزی و ... بکار گرفته شود، بطور کامل در خدمت برنامه‌ها و سیاست‌های امپریالیستی و باندگارتگرو مرتجع وابسته به آنها قرار گرفت .

نتیجه آنکه : کوچکترین توجهی به صنایع مادر از جمله ذوب‌فلز نشد و از این حیث صنایع ایران کاملاً وابسته به خارج شدند و مجبور بودند مواد اولیه مورد نیاز خود را نیز با اختصاص مقدار معتنابهی از ارز کشور بدان ، از خارج وارد نمایند . ساختمان اسکله‌ها ، توسعه بنادر ، ایجاد راه‌های مبادلاتی و گسترش شبکه های ارتباطی ، احداث نیروگاه‌های برق و ... که بخش عمده درآمد ملی ما را بخود اختصاص میداد ، تماماً در خدمت تأمین رشد مورد نیاز سرمایه‌های امپریالیستی و رونق بازار محصولات غرب قرار گرفت والیگاری مالی‌پیش‌از‌پیش بر تمامی عرصه‌ها نفوذ خود را گسترش داد . بخش عمده دیگر در آمد نفت ، صرف سرمایه گذاری در بخش‌های ساختمان ، زمین ، بانکداری و عموماً رشته‌های غیر مولد گردید که از ناحیه آن سود هنگفتی برای دلالان و زمینخواران بزرگ که در راس همه آنها خود شاه و شاهپورها و شاهدختها قرار داشتند ، ببار آورد . این سودهای کلان بقیمت نابودی اقتصاد کشور و تبدیل ایران بیک بازار مصرف غرب و زائده اقتصاد کشورهای امپریالیستی از یکسو و خانه خرابی میلیون‌ها تن از مردم زحمتکش ما از سوی دیگر بدست آمد .

بخش مهمی از درآمد نفت ، بمصرف شماروسیعی از جشنها ، عیاشیها و خوشگذرانیهای شاه ، در باریان ، سرمایه داران و زمینداران بزرگ که شامل میلیاردها دلار میگردد رسید . جشنهای بیست و پنجمین سال سلطنت شاه مخلوع ، جشنهای ۲۵۰۰ ساله (*) ، پنجاهمین سال سلطنت دوران ننگین پهلوی ، خرید ویلاهای ده‌ها میلیون تومانی در داخل و خارج کشور ، هزینه‌های سرسام-

(*) - این جشن بگفته منابع خارجی ، بیش از یک میلیارد دلار هزینه بر - داشته است .

آور ضیافتها ، مجالس خوشگذرانی و عیاشی شاه و درباریان و خانواده هزار فامیل ، چاه ویلی بود که در آمد ملی ما را می بلعید و اقتصاد بیمارگونه ایران را بسوی تلاشی می کشاند .

خرید انواع سلاحهای پیشرفته و گرانبقیمت جنگی ، اجرای طرحهای وسیع نظامی ، استخدام مستشاران امنیتی و نظامی از آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی و یا وابسته به آنها ، زمینهای دیگری بود که بخش بسیار مهم در آمد نفت را بخود اختصاص میدادند .

بودجه نظامی ایران طی سالهای ۵۵ - ۵۲ بترتیب ۲۸ ، ۲۸/۵ ، ۲۸ و ۲۷ در صد بودجه کل کشور را شامل میشده است . تنها در سال ۵۵ ، حدود ۵۵۰ میلیارد ریال صرف هزینه های نظامی ، که هدفی جز سرکوب خلقهای ایران و سایر خلقهای منطقه و جنبشهای آزادیبخش و حفظ منافع امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی و مزدوران داخلی آنها نداشت ، گردید و این در حالی بود که بودجه آموزش و پرورش و بهداشت و درمان در همین سالها مبالغ بسیار ناچیزی را در مقایسه با بودجه نظامی شامل میکردید .

بر اساس منابع خارجی ، طی ۶ سال اخیر رژیم مزدور شاه ۱۹ میلیارد دلار یعنی سالیانه بیش از ۳ میلیارد دلار بابت خرید اسلحه از کشورهای خارجی به اربابان غارتگر و جنگ افروز خود پرداخت کرده است که در مقیاس جهانی کاملاً بیسابقه بود . دو سال قبل ، تنها یکی از اقلام قرار داد نظامی رژیم قداره بندشاه شامل خرید ۷ عدد هواپیمای جاسوسی آواکس از آمریکا بود که قیمت هر یک از آنها همراه با ابزار و وسائل یدکی اش ۳ میلیارد تومان بر آورد شده بود . و اما در بخش صنعت ، صنایع ایران ، بخصوص بدنبال اصلاحات ارضی ، به صورت زائده ای از صنایع غرب در آمد . همانطور که قبلاً هم اشاره شد ، در راه ایجاد صنایع مادر ، اقدامی صورت نگرفت و بجای آن صنایع مونتاژ اتومبیل ، وسائل خانگی و ... بسرعت پا گرفت و انحصارات بزرگ جهانی در رشته های مختلف صنعتی و تولیدی ، نظیر جنرال موتورز آمریکا ، جنرال تایر آمریکا ، سیتروئن فرانسه ، جنرال استیل آمریکا ، لیلاند انگلیس ، وستینگهاوس آمریکا ، مزدای ژاپن ، بی اف گودریچ آمریکا ، کرایسلر انگلیس و سایر کمپانیهای بزرگ دیگر ، با همدستی و همکاری شرکای غارتگر ایرانی خود ، از آشفته گی بازار اقتصادی ایران استفاده کرده و شروع به سرمایه گذاری کردند . آنها با همکاری و مساعدت رژیم شاه سابق و با استفاده از حداکثر تسهیلات گمرکی ، مالیاتی و اعتباری و با تحمیل ظالمانه تریبون قوانین کارگری ، به استثمار شدید میلیونها تن از کارگران زحمتکش ما

پرداخته و با فروش محصولات مونتاژ شده خارجی در ایران و بانرهای انحصاری (که گاه به دوبرابر نرخهای جهانی میرسید) ، سودهای کلان و بادآورده‌ای را بجیب زدند .

صنایع مونتاژ ، نه تنها ایران را از نظر تولیدات صنعتی بی نیاز از خارج نکرد ، بلکه این صنایع ، بنابه خصلت زائده‌ای خود ، وابستگی ایران را از هر نظر به صنایع مادر در کشور متروپیل افزایش داد . صنایع مونتاژ ، چه از نظر تامین مواد اولیه و چه از نظر وسائل یدکی و کالاهای واسطه‌ای و مهمتر از همه از نظر تکنولوژی و مهارتهای فنی ، به صنایع غرب وابسته بودند . از اینرو انحصارات خارجی ، نه تنها با صدور سرمایه به ایران ، سودی معادل چندین برابر سودهای معمول در کشورهای خود بدست می آوردند ، بلکه با ایجاد بازار مصرف برای محصولات مونتاژ شده ، وسائل یدکی و کالاهای واسطه‌ای و تبدیل ایران به بازار فروش پررونق صنایع خود ، منافع سرشار و غیر قابل تصویری را به چنگ آوردند .

متقابلا در چنین شرایطی ، صنایع غیر وابسته و معمولا متوسط و کوچک هیچگاه امکان رشد مستقل نیافتند و هرروز تحت فشار سرمایه‌های بزرگ و امتیازات ناشی از موقعیت انحصاری آنها دچار رکود و ورشکستگی شدند . تا آنجاکه این دسته از سرمایه داران ، برای نجات سرمایه خود از خطر ورشکستگی ، اکثرا راه چاره را در اختلاط سرمایه خود با سرمایه های وابسته داخلی و انحصارگران خارجی دیدند .

باین ترتیب ، تولید داخلی از رشد و شکوفائی بازماند ، نیروهای انسانی ماهر و متخصص عاطل و باطل ماند ، صادرات صنعتی تقریبا در حد صفر باقی ماند ، ایران تبدیل به بازار مصرف کالاهای خارجی گردید ، میلیاردها دلار ارز ، بابت واردات ، از کشور خارج گردید (★) ، تورم افزایش یافت و

(★) - در سال ۵۵ ، براساس آمار بانک مرکزی ایران ، در برابر ۵۱۷ میلیون دلار صادرات غیر نفتی (که سهم بسیار ناچیزی از آنرا کالاهای صنعتی تشکیل میداده‌اند) ، ۱۲۵۶۷ میلیون دلار ، یعنی نزدیک به ۲۵ برابر ارزش کل صادرات غیر نفتی ، واردات داشته ایم که بیش از نیمی از آنرا کالاهای واسطه‌ای ، که اکثرا مورد نیاز صنایع مونتاژ بوده‌اند ، تشکیل میدهد .

نرخ کالاهای مصرفی و خدمات ، بطور سرسام آوری بالا رفت (★) ، زحمتکشان ماتحت ظالمانه ترین نوع بهره کشیها قرار گرفتند ، سرمایه داران انگل و مزدور و اربابان خارجی آنها ، به سودهای کلانی که هیچگاه تصور آنرا هم نمیتوانستند بکنند دست یافتند و در نهایت ، اقتصاد ایران ، به قیمت رشد و فربه شدن صنایع خارجی و تخفیف بحرانهای مالی و اقتصادی کشورهای امپریالیستی (★) ، به اضمحلال و نابودی کشیده شد .

در بخش معدن ، علاوه بر نفت و گاز و سرمایه گذاریهای عظیمی که در رشته پتروشیمی توسط بخش دولتی و شرکتهای بزرگ خارجی صورت میگرفت (★) در زمینه استخراج فلزات رنگین و بخصوص مس ، انحصارگران خارجی امریکائی اروپائی و ژاپنی ، فعالیت وسیعی را جهت استخراج و تصفیه ، در ایران آغاز نمودند و میدان مس سرچشمه به صورت کعبه آمال سرمایه داران بزرگ خارجی درآمد . " چپس " مدیر عامل بانک مرکزی آلمان غربی و رئیس ۳۶ مؤسسه مالی ، صنعتی و خدماتی این کشور که در اس هیئتی در سالهای گذشته به ایران آمده بود ، در جواب یک خبرنگار ایرانی که نظر او را در باره سرمایه گذاری در معادن مس سرچشمه پرسیده بود ، پاسخ داد که هیچ آدم عاقلی از سرمایه گذاری در معادن مس سرچشمه خود داری نخواهد کرد ! اما در بخش کشاورزی ، سیاست ویرانگرو ضد مردمی رژیم شاه خائن و اربابان امریکائی اش وضع را بسیار اسفناک تر از سایر زمینهها در آورده

(★) - براساس ماخذ فوق الذکر ، تنها در فاصله سالهای ۵۶ - ۵۱ یعنی در مدت ۵ سال نرخ کالاها و خدمات مصرفی به بیش از دو برابر افزایش یافت

(★) - بدنبال افزایش درآمد نفت در اواخر سال ۵۲ ، میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی ایران ، صرف وامهای درازمدت و کم بهره و گاه بدون بهره به کشورهای امپریالیستی (بخصوص انگلستان) و پرداختهای بلاعوض به کشورهای وابسته و سرمایه گذاری در صنایع ورشکسته کشورهای فوق الذکر گردید .

★★ - بنا بگفته " مستوفی " مدیر عامل سابق شرکت صنایع پتروشیمی ایران ، طی سالهای اخیر بطور متوسط سالیانه یک میلیارد دلار از منابع داخلی و خارجی ، در این رشته سرمایه گذاری شده است .

است. اصلاحات ارضی که محور و اساس " انقلاب سفید " شاه و امریکارا تشکیل میداد و با توجه به روابط پوسیده و کهنه فئودالی و ضرورت تغییر بنیادها ی اجتماعی، امری اجتناب ناپذیر گشته بود، از همان ابتدا، بر اساس نیازها و خواسته های امپریالیستهای جهانی و بخصوص امپریالیسم آمریکا و مزدوران داخلی آنها صورت گرفت و در همین رابطه ادامه و رشد صدور سرمایه های امپریالیستی به ایران و داشتن یک بازار مصرف، در چارچوب مناسبات جدید امکان پذیر گردید.

با توجه به این ملاحظات، اصلاحات ارضی در ایران، بگونه ای انجام گرفت که تنها به دهقانان صاحب نسق (آنهم زمینی در حدود ۲ - ۳ هکتار) تعلق گرفت (★) به کارگران کشاورزی و قشر خوش نشین که چهل درصد جمعیت روستائی را تشکیل میدادند، مطلقاً زمینی داده نشد. متقابلاً قسمت اعظم زمینهای مرغوب و حاصلخیز، باغات و اراضی اطراف شهرها (بعدها همین اراضی در بورس بازی زمین به قیمت های بسیار گزافی به مردم فروخته شد) و از آن پس نیز اراضی حاصلخیز جلگه ها و زیرسدها توسط سرمایه داران خارجی و داخلی و بکمک مزدورانی که در مسند وزارت و وکالت تکیه زده بودند از تملک دهقانان خارج و جبراً تصاحب گردید و با این ترتیب دهها شرکت کشت و صنعت، مجتمع گوشت و ... در اختیار انحصارات امپریالیستی و شرکای داخلی آنها (اعم از بخش دولتی و خصوصی) قرار گرفت.

اعتبارات بانکی و وامهای طویل المدت و خدمات ترجیحی، به سرمایه - گذاریهای بزرگ داخلی و خارجی در زمینه کشاورزی تعلق می گرفت و این در حالی بود که کشاورزان خرده پا و دهقانان کم زمین که بدون هیچگونه مساعدت مالی و فنی، قادر به ادامه کشت و کار بر روی قطعه زمین کوچک خود نبودند، از همان ابتدای کار، زیر بار اقساط ۱۵ ساله اصلاحات ارضی و یا وامهای بانک اعتبارات کشاورزی و تعاون کمرخم کرده و چه بسا بابت دیر کرد این اقساط، ناگزیر به از دست دادن زمینهای خود یا دست کم محکوم به پرداخت جریمه دیرکرد شدند.

کشاورزی در زمینهای خرد و کوچک، آنهم به شیوه های کهنه و سنتی، بهیچوجه برای دهقانان، سودآور نبود و حتی نیازهای اولیه آنان را برآورده

(★) باید تذکر دهیم که در برخی نقاط خراسان، سیستان و بلوچستان، کردستان و ... اصولاً اصلاحات ارضی صورت نگرفت.

نمی ساخت. قناتها، چاهها و دیگر منابع آبرزاعی، یکی پس از دیگری می خشکیدند و زارعان با توجه به وضع نامساعد مالی، توانائی باز سازی آنها را نداشتند. در بسیاری مناطق، حفر چاههای عمیق توسط زمینداران و سرمایه داران بزرگ وابسته و انحصارات خارجی، منجر به خشکیدن منابع آبرزاعین گردید و کشاورزان اکثرانا چار بودند، مبالغ هنگفتی که گاه نیمی از هزینه کشت و کار آنها را شامل میشد، برای خرید آب از مالکین و یا سازمانهای دولتی بپردازند.

نتیجه آنکه، روستا که در گذشته عرصه استثمار و بهره کشی اربابان دهقانان بود، بدنبال اصلاحات ارضی، بطور عمده عرصه ستم و استثمار سرمایه داران، بانکداران و ارگانهای اداری رژیم ضد خلقی شاه سابق از دهقانان به اصطلاح آزاد شده گردید.

برنامه ریزیهای غلط کشاورزی، عدم هماهنگی میان برنامه تولید و نیازهای مصرفی، عدم مساعدت مالی و فنی به کشاورزان خرده پا و متقابلاً اختصاص اعتبارات مالی و سایر تسهیلات و امکانات مالیاتی، اداری و فنی به تولیدات بزرگ که متعلق به خانواده هزار فامیل و شاه و درباریان و اربابان خارجیشان بود و بطور خلاصه پیاده کردن برنامه ها و سیاستهای امپریالیستی و نادیده گرفتن مقتضیات و ضروریات ملی، منجر به خانه خرابی دهقانان فقیر و حتی میانه حال و روی آوردن آنها به کار مزدوری درده و یا مهاجرت به شهرها و نتیجتاً منجر به رکود و نقصان تولیدات کشاورزی و سیررو باضمحلال و نابودی کشاورزی در ایران گردید.

حاصل کار روشن است: کشوری که در همین ۲۷ سال قبل و در دوران حکومت ملی دکتر محمد مصدق، با اقتصاد بدون نفت و با سرمایه گذاری دهها برابر کمتر از میزان سالهای اخیر، صادرکننده محصولات کشاورزی و بخصوص محصولات سنتی و از جمله گندم بود، طی سالهای گذشته، در سایه حاکمیت امپریالیستها و نوکران جیره خوار داخلی آنها بر مقدرات مردم ما، بسیاری از محصولات سنتی کشاورزی و از جمله گندم از خارج وارد میگردد.

● خلاصه کنیم:

متکی شدن اقتصاد ایران بر محصول یکپایه نفت، غارت این ماده حیاتی با نازلترین نرخ ممکن، عدم رشد صنایع سنگین و پایه ای، محدودیت صنایع ایران به صنایع مونتاژ و بعنوان زائده صنایع غرب، انحطاط وضع کشاورزی و سیررو باضمحلال و نابودی آن، صرف میلیاردها دلار از درآمد نفت برای

خرید سلاحهای پیشرفته، جنگی، بکارافتادن سرمایه‌های کلان در رشته‌های غیر تولیدی و سودآوری چون زمین، ساختمان و...، حیف و میل میلیاردها دلار در جشنها و ضیافت‌های مجلل، اعطای میلیاردها دلار وام و پرداخت‌های بلاعوض به کشورهای امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته با مپریالیسم، فساد اداری، دزدی و رشوه خواری بیحد و حساب قشرهای بالائی و ممتاز جامعه، تبدیل ایران به بازار مصرف جهانی و عرصه رقابتهای اقتصادی بین‌المللی، اختصاص بیش از نیمی از درآمد نفت به واردات کالاهای خارجی... و در یک کلام، وابستگی کامل و بیچون و چرای اقتصاد ایران به غرب و در رأس آنها آمریکا، اقتصاد ما را بصورت یک اقتصاد بیمار که همواره از درون در حال تلاشی و پوسیدن است، در آورده و آنرا بیک بحران بسیار عمیق کشانده است.

از همین رو افزایش درآمد نفت در اواخر سال ۵۲ (بدنبال جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۷۳) نه تنها تسکینی بر دردهای لاعلاج این اقتصاد بیمار نبود، بلکه این افزایش درآمد خود موجب تسریع این تلاشی و نابودی گردید. بدین ترتیب که افزایش بهای نفت و صرف بیرویه آن، رونقی کاذب در بازار سرمایه و تجارت ایران بوجود آورد. این رونق کاذب که نه معلول رشد تولید، بلکه مشغله نتیجه وارد شدن دلارهای نفتی و تزریق بیرویه آن در پیکره اقتصاد بیمار ایران بود، موجب پیدایش زمینه‌ها و رشته‌های غیرتولیدی و بطور عمده دلال بازیهای تجاری، زمین بازی و... شد و به دارودسته سرمایه‌داران داخلی و اربابان خارجی آنها امکان داد که با شدتی هرچه بیشتر به مکیدن خون خلق، به استثمار وحشیانه تر کارگران و تاراج ثروتهای ملی ما بپردازند.

ایران، در واقع بیک مرکز غارت و چپاول بین‌المللی تبدیل شده بود و سرمایه داران و سوداگران آمریکائی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، هلندی، بلژیکی، کانادائی، ژاپنی و حتی سوسیال امپریالیستهای شوروی، با همکاری شرکای داخلی‌شان که در رأس آنها شاه سابق و خاندان منفور پهلوی قرار داشتند، کوشیدند تا از این خوان یغما هرچه را که می‌خواهند به تاراج ببرند و این درست در شرایطی بود که توده‌های خلق ما و بخصوص کارگران و سایر زحمتکشان، با افزایش سرسام آور هزینه زندگی و بالا رفتن نرخ تورم (نرخ تورم طی سالهای ۵۲ تا ۵۶ - در مقایسه با سال قبل - بترتیب ۱۱/۲، ۱۵/۵، ۹/۹، ۱۶/۶، و ۲۵/۵ در صد بود)، در بدترین شرایط زندگی بسر می‌بردند. در همان زمان که میلیاردها دلار توسط سرمایه‌داران زالو صفت داخلی و انحصارگران غارتگر بین‌المللی به یغما میرفت، کارگران ما با دستمزد بسیار ناچیزشان، قادر به تامین ما یحتاج اولیه زندگی

خود هم نبودند . در شرایطی که دزدان و غارتگران بیت‌ال‌مال مردم ، با
احتکار زمین و بورس‌بازی روی آن و ایجاد شهرک و آپارتمان سازی مردم
را سرکیسه کرده و خود در کاخها و قصرهای میلیونها دلاری در ایران و
خارج از کشور بسر می بردند ، زحمتکشان ما مجبور بودند برای اجاره یک
کلبه محقر در پائین ترین محلات جنوب شهر ، نیمی از دستمزد خود را از دست
بدهند و یا اگر توانسته بودند با حاصل یک عمر خون دل و دسترنج خود سر -
پناه ساده و محقری بسازند ، خانه های ساخته و نیمه ساخته آنها ، بارها و
بارها در معرض حملات وحشیانه و مغول آسای ماموران مزدور رژیم شاه سابق
قرار می گرفت و در یک چشم بهم زدن آرزوها و امیدهای آنها را به زیر خاک
می برد .



به زمینه‌های سیاسی:

سرمایه وابسته، از آنجهت که در چارچوب منافع و مصالح امپریا - لیستی محصور و محدود میماند، هیچگونه امکان رشدی در فضای دموکراسی برای آن وجود ندارد. بالعکس برای حفظ و محکم ساختن بیندهای وابستگی و تأمین نیازهای امپریالیستی، اعمال دیکتاتوری، امری ناگزیر و الزامی می شود. ایجاد کوچکترین فضای باز سیاسی، موجب شل شدن بندها و بخطر افتادن سرمایه های انحصارات خارجی و عمال وابسته به آنها می شود. تصادفی نیست که بدنبال کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت بیچون و چرای آمریکا بر مقدرات کشور ما، دیکتاتوری خون آشام شاه سابق، به عنوان دیکتاتوری طبقات فئودالها و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم بر مردم ما تحمیل گردید.

سیستم سرمایه داری وابسته حامی منافع مرتجع ترین و فاسدترین قشرهای جامعه بوده و هیچگونه پایه ای در میان مردم ندارد و ازاینرو چاره ای جز توسل به خشونت بارترین نوع دیکتاتوری و زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین موازین دموکراسی بورژوازی ندارد. متقابلا این دیکتاتوری، بنوبه خود به عنوان بند و مانعی در برابر رشد آزاد سرمایه قرار گرفته و با آن در تضاد قرار می گیرد و بتدریج زمینه نابودی و اضمحلال درونی سیستم را فراهم می آورد. بر بستر چنین دیکتاتوری بی سابقه و سرکوب تمامی نهادهای دمکراتیک در جامعه بود که انحصارات امپریالیستی و باندهای دلال و انگل وابسته به آنها، توانستند با بیشرمی تمام، بغارت و چپاول سرمایه های ملی و استثمار نیروی کار میلیونها زحمتکش ایرانی - بپردازند و کوچکترین ندای مخالفت را در برابر اینهمه بی عدالتی و

وطن فروشی ، با زندان و شکنجه و گلوله پاسخ دهند . رژیم شاه سابق حتی اعتراضات محدود و مسالمت جوی جناحهای مخالف درون هیئت حاکمه را نتوانست تحمل کند و ایجاد حزب رستاخیز در اسفند ماه ۵۳ ، نمودار دیکتاتوری تمام عیار و بی سابقه این رژیم در سطح جهان بود .

از سال ۵۵ باینطرف و بموازات رشدنا بسا مانیها و تضادهای درونی اقتصادی بیمار ایران ، اختلافات درونی هیئت حاکمه (که در واقع انعکاس تضادهای امپریالیستی در سطح جهانی و بویژه آمریکا بود) ، برسر چگونگی اعمال سیاستهای اقتصادی ، شیوه های استثمار توده ها و غارت منابع طبیعی ، به نحو بارزی افزایش یافت .

جناح شاه که شامل درباریان ، زمینداران و سرمایه داران عمده ای چون رضائیه ها ، خیامی ها و ... بود ، بطور عمده منافع سیاسی و اقتصادی جناح میلیتاریستی سرمایه داری آمریکا را نمایندگی میکرد . از لحاظ سیاسی ، این انحصارات ، که در صنایع بسیار پیچیده و پیشرفته و کاملاً انحصاری ، مانند انواع و اقسام تجهیزات و تدارکات مدرن و پیشرفته نظامی ، نیروگاههای اتمی و ... فعالیت می کنند ، اساساً بر وجود و استقرار رژیمهای سرکوبگر ، فاشیست و سلطه طلب استوار است تا با گسترش هرچه بیشتر هزینه های نظامی و ... بازار فروش وسیع تری از محصولات تولیدی خود را بدست آورند .

جناح دیگر طبقه حاکمه که شامل نمایندگان و سرمایه داران بخش خصوصی بود ، بطور عمده وابسته به جناح به اصطلاح لیبرال امپریالیستهای جهانی است که فعالیتشان اساساً در تولید و صدور کالاهای سرمایه ای ، صنعتی ، مصرفی و بطور کلی کالاهایی است که در بازارهای جهانی ، زمینه فروش و عرضه دارد (مانند اتومبیل ، وسایل خانگی ، مواد غذایی ، داروئی و ...) . نظر گاه سیاسی این جناح امپریالیستی در کشورهای وابسته ای چون ایران ، از یکسو تکیه بر یک قدرت سرکوبگر ضد خلقی است تا بتواند امنیت لازم را برای تاراجگری آنها فراهم نماید و از سوی دیگر ، محدود شدن مسابقات تسلیحاتی و سیاستهای جنگ افروزانه ای است که احیاناً باعث برهم زدن ثبات قلمروهای تجارتنی و سوداگری آنها میشود . از اینرو آنها خواستار برقراری رژیمی می باشند که در عین سرکوب مبارزات زحمت کشان و نیروهای خلقی ، قادر باشد با نوعی لیبرال نمائی و ایجاد فضای به اصطلاح باز سیاسی ، تا حدودی از شدت تضاد های اجتماعی بکاهد .

در نیمه دوم سال ۵۵ ، باند انحصارگرا حاکم بر ایالات متحده آمریکا

یعنی "جمهوریخواهان" که بطور غالب نماینده بخش اول انحصارات امپریا - لیستی بود، بدلیل ورشکستگی سیاسی در عرصه جهانی و به ویژه رسوائی تاریخی اش در جنگ ویتنام و نیز بسبب اوضاع نابسامان اقتصادی آمریکا، از هر سو مورد اعتراض قرار گرفته و در انتخابات آن سال با شکست روبرو گردید و جناح "دمکراتها" که عمدتاً نماینده بخش دوم انحصارات امپریا - لیستی هستند بر کرسی قدرت تکیه زدند. جناح دمکراتها بلافاصله پس از روی کار آمدن، مزدوران و دست نشانندگان آمریکا را در کشورهای تحت سلطه و از آنجمله رژیم شاه خائن را در جهت برنامه و سیاستهای خود فراخواندند. بخصوص که وضع اقتصاد بیمارگونه ایران در آن زمان دچار بحران شدیدی گشته و با انزوا و انفراد شدید سیاسی و محدودیت پایگاه اجتماعی هیئت حاکمه و ادامه دیکتاتوری و خفقان به شیوه گذشته، حیات رژیم شاه سابق را به نحو بارزی مورد مخاطره قرار میداد. رژیم حاکم برای فرار از این بحران و نجات از چنگال قهر انقلابی توده ها، به توصیه اربابان جدید در کاخ سفید و نمایندگان داخلی آن (جناح به اصطلاح لیبرال هیئت حاکمه)، کوشید تا شاید با برخی عقب نشینی های جزئی و ایجاد فضای به اصطلاح با ز سیاسی و اعطای آزادیهای محدود، چهره کریه و ضد مردمی خود را آرایش دهد و باین ترتیب زمینه را برای بقای حکومت خود و اربابان امپریالیستش فراهم نماید.

در اوایل سال ۵۶، بحران مسکن بعنوان یکی از حلقه های اساسی سلسله زنجیر بحران اقتصادی رژیم سابق، بشدت بیسابقه ای دولت هویدا را تحت فشار قرار داد. صدها هزار روستائی که در سالهای بعد از "انقلاب سفید" آمریکائی برای تامین لقمه نانی آواره شهرها شده و تحت استثمار سرمایه - داران قرار گرفته بودند، پس از سالها بی خانمانی و رنج اجاره نشینی، با اندک دسترنج خود و با فروش وسائل زندگی شان به ساختن سرپناه های ساده و محقر در خارج از محدوده روی می آوردند. اما این کار با مخالفت شدید عوامل رژیم آریامهری روبرو گردید، چراکه نقشه شهر و محدودیت آن از همان ابتدا بر اساس سیاست مشتی سرمایه دار وابسته و انگل که در راس شرکتهای بزرگ خانه سازی و شهرک سازی قرار داشته و کلیه معاملات عمده مربوط به زمین، مستغلات و شهرکها را در انحصار خود داشتند تنظیم گردیده بود و طبیعتاً هرگونه تغییری در محدوده شهر و اجازه ساختمان به ساکنین این مناطق، به زیان آنها منجر می گردید. از اینرو، گروههای ضربت شهرداری با پشتیبانی نیروهای ژاندارمری و انتظامی، یورش خود را

به کلبه های ساخته شده و یا در حال ساختمان زحمتکشان جنوب شهر ، شروع کردند و روزی نبود که دهها خانه را ویران نکنند . ساکنین خارج از محدوده که حاصل سالها رنج و کار طاقت فرسای خود را در پای یک کلبه محقر که آنها را از رنج اجاره نشینی و بلعیدن نیمی از دستمزد خود می - رهند ، ریخته بودند ، دیگر نمی توانستند تماشاگر از میان رفتن هستی - شان توسط ماموران مزدور رژیم شاه سابق باشند . آنها زن و مرد ، پیر و جوان ، با شهامتی وصف ناپذیر ، برنامه های خائنانه و ضد مردمی دشمن را نقش بر آب کردند ، و شکست مفتضحانه ایرا بر او تحمیل نمودند .

در بحبوحه این مبارزات و در اوج شکست برنامه های اقتصادی رژیم و تضادهای درونی سیستم که خود متاثر از وابستگی به این یا آن جناح سرمایه - داری جهانی بود ، هویدا ، این غلام خانه زاد شاه ، پس از ۱۳ سال مزدوری و چاکرمنشی به شاه و اربابان خارجی اش ، مجبور به استعفا گردید و آموزگار ، این قره نوکر آمریکائی ، وارث بازار آشفته اقتصاد و سیاست ایران شد . آموزگار در نخستین قدم کوشید تا با کنترل فعالیتهای ساختمان - نی جلو حرکت افسار گسیخته اقتصاد ناسالم ایران را بگیرد ، اما نابسامانیها و آشفتگی های اقتصاد بیمار ایران با این قبیل چاره اندیشی ها علاج پذیر نبود . این نابسامانیها اصولا معلول خصلت وابستگی و انگلی و ماهیت غارتگرانه و استثمارگرانه سرمایه داری وابسته ایران بود که جز با نابودی این سیستم نمی توانست از میان برود .

دولت آموزگار نه تنها نتوانست بر مشکلات اقتصادی جامعه فائق آید ، بلکه فشار ناشی از جنبش توده ها ، رژیم حاکمه را بیش از هر وقت - دیگری دچار تشتت درونی نموده و قدرت سیاسی آنها دچار ضعف و تزلزل می ساخت . هرگام که رژیم دیکتاتوری در رابطه با فشار توده ها بعقب برمی داشت ، بهمان میزان فشار توده ها از پائین افزایش می یافت و جنبش توده ای بتدریج اوج بیشتری می گرفت و این حرکت توده ای ، خود زمینه را برای عقب نشینی بیشتر رژیم دیکتاتوری شاه ، فراهم می ساخت .



• جنبش توده‌ای و اوج‌گیری آن:

جنبش توده‌ای زحمتکشان ، علی‌رغم تمام شرارت‌ها و تهدیدات دشمن ادامه یافت و بدنبال آن جنبش دانشجویی که از سالیان دراز و حتی در سیاه‌ترین دوران دیکتاتوری هیچگاه از تاب و توان نایستاده بود ، از همان آغاز کار دانشگاه‌ها در سال ۵۶ گسترش بی‌سابقه‌ای یافت . اعتصاب سیاسی تقریباً تمامی دانشگاه‌ها را در سراسر ایران فراگرفت و روزی نبود که تظاهرات خیابانی از سوی دانشجویان صورت نگیرد . علی‌رغم تمامی کوشش‌های لیبرال‌ها و خیانتکاری دارودسته حزب توده و اعوان و انصار آن که سعی داشتند جنبش مارا در چارچوب مبارزه با دیکتاتوری مهار بزنند ، جنبش دانشجویی از مضمون و کیفیتی بالا برخوردار بود و بطور مشخص سرنگونی رژیم سرمایه‌داری وابسته و نابودی سلطه و حاکمیت امپریالیسم را شعار سیاسی خود قرار داده بود .

سرکوب و حشیانه جنبش دانشجویی از سوی نیروهای کماندو و گارد دانشگاه موجب گسترش بازهم بیشتر این جنبش و تعمیق شعارهای سیاسی آن گردید و تا به آنجا پیشرفت که جو جامعه را که از هر جهت آماده سیاسی شدن بود ، دچار التهاب انقلابی نموده و دامنه تظاهرات و اعتصابات سیاسی از مرز دانشگاه‌ها و دانشجویان گذشت و کوچه‌ها و خیابان‌ها و توده‌های شهری را در بر گرفت .

بحران سیاسی هر روز شدیدتر میشد . اکنون دیگر نه تنها دو جناح " پیشرو " و " سازنده " رستاخیز که با تمام بندها زبیه‌های خود مشتشان برای مردم باز شده بود ، بلکه جناح سوم نیز که رهبری آنرا عناصر به اصطلاح لیبرال هیئت حاکمه بر عهده داشتند ، نتوانستند کوچکترین پایگاهی در میان مردم پیدا کنند و هر روز رژیم ، از نظر مردم ، منزوی‌تر و منفورتر میگردد .

در جریان اوج‌گیری مبارزات توده‌ای ، دومی و دو سیاست در برخورد با مسائل جامعه بطور برجسته‌ای متجلی گردید . می‌توان یا می‌توانست انقلابی و دمکراتیک ، خواستار برخوردی جدی ، قاطع و انقلابی باریشه‌های بحران اقتصادی و سیاسی و بعبارت دیگر خواهان دگرگونی کامل نظام سیاسی و اقتصادی

از طریق سرنگونی رژیم سرمایه داری وابسته رژیم شاه و قطع سلطه و حاکمیت امپریالیستها و استقرار حاکمیت انقلابی خلق بود. زحمتکشان و کلیه اقشار و طبقات خلقی جامعه و نمایندگان سیاسی آنها طرفدار این مشی انقلابی و پیگیر بودند.

اما مشی دوم یا مشی لیبرالی، هیچگاه خواستار بر خورد جدی و انقلابی با رژیم سرمایه داری وابسته نبود. این مشی تنها خواهان آن بود که شاه سلطنت کند نه حکومت و دیکتاتوری شاه، بدون تغییر بنیانی پایه های طبقاتی این دیکتاتوری یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم از میان برداشته شود و قانون اساسی احیا گردد. این مشی نه خواهان انقلاب، بلکه خواهان یک رفرم بود و میخواست قدرت سیاسی را از بخشی از بورژوازی به کل آن واگذار گردد و به عبارت دیگر دیکتاتوری بورژوازی وابسته به دیکتاتوری کل بورژوازی تبدیل گردد.

بخش وسیعی از سرمایه داران متوسط که طی سالهای گذشته، از ناحیه سرمایه های بزرگ وابسته به انحصارات امپریالیستی فشار زیادی به آنها وارد شده بود و دیکتاتوری، جای هیچگونه اظهار نظر و ابراز عقیده ای برای آنها باقی نگذاشته بود، طرفدار این مشی ناپیگیر و سازشکارانه بودند. نمایندگان سیاسی این بخش از بورژوازی بدنبال روی کار آمدن کارتر و بوجود آمدن اولین شکاف و بروز آشکار اختلاف در درون هیئت حاکمه و اوج گیری جنبش توده ای، پس از سالها خاموشی و سکوت "بزرگوارانه" خود و فارغ از ستمی که بر توده های زحمتکش ما میرفت بیکباره پا بمیدان گذاشته و فرصت طلبانه خود را "مدافع توده ها قلمداد کردند. آنها سعی داشتند مبارزات حق طلبانه مردم را که خواستار مبارزه قطعی با رژیم ارتجاعی و پوسیده سرمایه داری وابسته شاه مزدور و اربابان امپریالیستش بودند از مسیر خود منحرف نموده و آنها را تا سطح "حکومت قانون" و "مشروطه سلطنتی" تنزل دهند. آنها که از انقلاب و خشم توده ها هراس داشتند، همچون سالهای اول دهه ۴۰ در پشت سر توده ها کمین کرده و با احیاء حزب و جبهه ورشکسته خود کوشیدند تا مانع از حرکت انقلابی توده ها شده و در عین حال با پشتوانه آنها، دشمن را وادار به برخی عقب نشینی ها نموده و منافع محدود و لیبرالی خود را تامین نمایند.

بخش لیبرالهای جبهه ملی و نهضت آزادی و برخی از روحانیون که خواستار مشی لیبرالی و تغییرات جزئی و رفرمیستی بودند، رویزبونیستهای خائن کمیته مرکزی و اعوان و انصار دنباله رو آنها نیز بنحو بارزی طرفدار

مشى تسليم طلبانه و كاملا ليبرالى تبديل ديكتاتورى شاه به دمكراسى شاه شدند . آنها درست در شرايطى كه توده‌ها با كينه و خشم انقلابى خواستار نابودى سلطنت و رژيم سرمايه دارى وابسته بودند ، شعار جبهه‌واحد ضد-ديكتاتورى را مطرح ساخته و از مردم ميخواستند كه بجاي مبارزه با امپريا-ليسم با چماق آن يعنى ديكتاتورى شاه مبارزه كنند و همواره در مقابل خشونت انقلابى توده‌ها و حملات آنان به بانكها و مؤسسات امپرياليستى با تسليم طلبى تمام ، اين كار را به ساواكيها و عوامل رژيم نسبت داده و از مردم ميخواستند كه با احتراز از اينگونه اعمال بهانه بدست دشمن ندهند !

اما رشد جنبش توده‌اى و اوج گيرى مبارزات مردم و طرح درخواست‌هاى انقلابى از سوى آنان مبنى بر سرنگونى رژيم سلطنتى و مبارزه با سلطه و حاكميت امپرياليستها ، نشان داد كه توده‌ها واقعا طرفدار خط مشى اول يعنى طرفدار انقلابند و جايى براى رجز خوانيهاى جبهه ملي و نهضت آزادى و ساير ليبرالها و همچنين دارودسته خائن كميته مركزى كه خواستار رفرم و ايجاد تغييرات جزئى و اصلاح طلبانه بودند ، وجود ندارد .

حادثه قم كه دهها شهيد و مجروح برجاي گذاشت ، سراغاز مبارزه خونين خلق و بيانگر شدت يافتن تضادميان خلق و ضد خلق و افزايش آمادگى ذهنى و روحى توده‌ها براى مبارزه با دشمن بود . چهل روز پس از حادثه قم ، شورش تبريز در ابعادى بسيار وسيعتر از قم ، ضربات بسيار سختى از سوى توده‌ها بردشمن واردآورد ، و دهها موءسه مالى و ادارى وابسته به رژيم و انحصارات غارتگر خارجى را طمع آتش و خرابى نمود . بدنبال قم و تبريز ساير شهرها نظير اصفهان ، آبادان ، مشهد ، شيراز ، كرمانشاه ، تهران ، آمل ، جهرم و ... يکپارچه بپاخاستند و جنبشى سراسرى را در ايران بوجود آوردند .

بحران سياسى ، هر روز بشكل فزاينده‌اى گسترش مى يافت و رژيم تبهكار شاه ، در برابر فشار و اوج جنبش توده‌اى و فشارهاى ناشى از سوى جناحهاى باصطلاح ليبرال درون هيئت حاكمه و نمايندگان مجلس شورا و جناحهاى باصطلاح ليبرال امپرياليسم آمريكا ، چاره اى جز عقب نشينى بيشترو گسترش بازهم بيشترو فضاى باصطلاح باز سياسى و محدود شدن قدرت شخص شاه نداشت . آموزگار كه خود پس از هويدا براى تخفيف بحران اقتصادى و سياسى روى كار آمده بود ، با شكست كامل برنامه‌هايش كابينه را در بحراني ترين شرايط

رهاکرد و جای خود را به دیگر مهره مطمئن سیاسی که رژیم شاه با و دل بسته بود ، یعنی شریفامامی داد .

کابینه شریفامامی کوشید تا با اجرای برنامه هائی نظیر " مبارزه با فساد و دستگیری برخی از چپا و لگران بیت المال مردم ، افزایش ناچیز حقوق کارمندان ، آزادی نسبی مطبوعات و تشکیل اجتماعات و ... آبی بر آتش بحران سیاسی که سراپای رژیم شاه را فراگرفته بود بپاشد و رژیم حاکم را از سقوط حتمی نجات دهد .

اما بحران سیاسی جامعه که بودن حل آن هیچگونه امکانی برای تخفیف بحران اقتصادی وجود نداشت آنقدر عمیق بود که دیگر در چارچوب رژیم سلطنتی جایی برای راه حل‌های بورژوازی و باصطلاح لیبرالی باقی نمیگذاشت و این راه حلها همانطور که دیدیم نه تنها موجب تخفیف بحران نشد ، بلکه خود زمینه را برای رشد باز هم بیشتر نارضاگیا و اعتراضات مردم و تشدید بحران فراهم ساخت .

هنوز چند روزی از تغییر کابینه و روی کار آمدن دولت شریفامامی و یاوه‌های او در باره دولت به اصطلاح آشتی ملی نگذشته بود که میلیونها تن از مردم زحمتکش و مبارز ما در تهران و شهرستانها دست به اعتراض و تظاهرات وسیع خیابانی زده و قدرت لایزال توده‌ای خود را بنمایش گذاشتند . مشت‌های گره کرده و فریادهای مرگ بر شاه آنها در تظاهرات باشکوه و پر صلابت ۱۳ و ۱۶ شهریور ، پاسخ کوبنده و دندان شکنی بود بر یاوه‌های دشمنان قسم خورده خلقهای مادر باره " رسیدن ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ " " فضای باز سیاسی " ، " اعطای آزادی و دمکراسی " و ...

عظمت و عمق جنبش توده‌ای در تهران و شهرستانها ، بحدی بود که وحشت و اضطراب سراپای رژیم جنایتکار شاه را فرا گرفت و بار دیگر چنگ و دندان خود را در پس خیمه شب‌بازیهای دولت مزدور شریفامامی نشان داد . رژیم شاه ، با اعلام حکومت نظامی و به بهانه آن و در فاصله دو ساعت پس از این اعلام ، به قتل عام وحشیانه هزاران تن از مردم قهرمان ماکه در تظاهرات ۱۷ شهریور در میدان شهدا و سایر نقاط تهران گردآمده بودند دست زد . اما دیگر نه سرکوب و ارباب نظامیان ، نه وعده‌های فریبنده و توخالی دولت مزدور شریفامامی و نه هیچ چیز دیگر ، قادر نبود حرکت سریع و پرتوان جنبش مبارزاتی مردم را که از این زمان وارد در نقطه بسیار حساس و تعیین کننده‌ای میگردد ، متوقف سازد .

بدنبال حادثه جمعه خونین (۱۷ شهریور) و کشتار هزاران تن از مردم

بیگناه ، موج اعتصابات ، اعتراضات و تظاهرات سیاسی در ابعاد گسترده‌تر از گذشته اکثر شهرهای ایران را فراگرفت .

در زیر سرنیزه ارتش و گلوله باران چکمه پوشان رژیم خونخوار شاه ، کارگران صدها کارخانه و مؤسسه تولیدی و خدماتی دست به اعتصاب زدند و برای نخستین بار در تاریخ ۲۵ سال اخیر علاوه بر مطالبات صنفی بر روی خواسته‌های سیاسی خود تکیه کردند . در کنار کارگران ، کارمندان اکثر ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی ، با اعلام اعتصاب و طرح درخواستهای متعدد صنفی و سیاسی خود همراه با میلیون‌ها تن از دانش‌آموزان و دانشجویان با شور و ایمانی وصف‌ناپذیر به جنبش عظیم مبارزاتی و اعتراضی پیوستند . آنها با وضوح نشان دادند که بحران سیاسی و اقتصادی حاکم بر رژیم سرمایه‌داری وابسته و دلال ایران که نتیجه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر تناقضات ذاتی این سیستم و بیا نگر تضادآشتی‌ناپذیر میان خلقهای تحت‌ستم ما و رژیم خونخوار غارتگر شاه و اربابان امپریالیست‌ان بود ، آنچنان عمیق و ریشه‌ای بود که نه با تغییر این یا آن دولت ، نه با فضای به اصطلاح باز سیاسی ، نه با سرکوب‌خونین تظاهرات مردم ، نه با حکومت‌نظامی و نه به بند کشیدن مبارزین و نه با هیچ چیز دیگر قابل درمان نبود . با بالا رفتن آگاهی سیاسی و شعور طبقاتی توده‌ها ، ماهیت مانورهای فریبنده و ضد خلقی رژیم سرسپرده شاه که هدفی جز پرده افکندن بر روی تضادهای عمیق و آشتی‌ناپذیر میان خود و خلق و توجیه دزدیها ، غارتگریها و جنایات بیشمارش نداشت ، هر چه بیشتر آشکار میگشت و خلقهای زحمتکش ما در شرایط بالنسبه مساعدی که فراهم شده بود بیش از پیش درک میکردند که برای‌های از سلطه این باند جنایتکار و نیل به آزادی و استقلال واقعی ، راهی جز مبارزه قاطع ، پیگیر و قهر آمیز توده‌ای و سرنگونی کامل رژیم خودکامه و ضد خلقی شاه و قطع نفوذ و حاکمیت اربابان امپریالیست‌ان وجود ندارد .

از دیدگاه امپریالیست‌های آمریکائی و سگ‌زنجیری آنها شاه و رژیم تبهکار او ، مقابله با جنبش عظیم اعتراضی و خسونت‌آمیز مردم ، تامین منافع امپریالیزم آمریکا و تضمین بقا و حیات رژیم گندیده سلطنتی ازدو راه امکان‌پذیر بود ، یا یک‌گام عقب‌نشینی و تن دادن به کابینه‌های با چهره لیبرالی ، از طریق شرکت دادن عناصر لیبرال و اصلاح طلب در دولت و از این طریق عقب‌رانیدن جنبش توده‌ای بدون کوچکترین تغییر در پایه‌های پوسیده رژیم سلطنتی ، و یا تدارک تازه علیه خلق و تشکیل یک دولت نظامی و باز هم سرکوب و قتل عام مردم . امپریالیزم آمریکا و به تبع آن رژیم

جنایتکار شاه کوشیدند تا با تجربه اول ، سقوط و نابودی خود را بتاخیر
اندازند و از اینرو از طریق برخی عناصر شناخته شده ، همچون علی امینی
(★) ، این قره نوکر امپریالیسم آمریکا ، که سرسپردگی خود به اربابانش
را بارها و بارها به ثبت رسانده است با کوشش‌هایی برای جلب همکاری
عناصر و گروه‌های لیبرال مذهبی و ملی صورت گرفت و همانطور که قبلاً اشاره
کردیم ، رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی نیز کوشیدند تا با مذاکره با
آیت‌الله خمینی او را وادار به موضعی " معقول " و ملایمتر در برابر رژیم
سر سپرده شاه بنمایند .

اما جنبش توده‌ها آنقدر عظیم و پرتوان بود که دیگر مجال‌ی برای چانه

(★) - در چنین شرایطی علی امینی به نمایندگی از سوی رژیم مزدور شاه و امپریالیسم
آمریکایی تکاپو افتاد و برای جذب عناصر محافظه کار و لیبرال سیاسی و
مذهبی " اپوزیسیون " و واداشتن آنها به مصالحه با رژیم منفور سلطنتی ،
بدانان چنین هشدار داد : " اگر کمونیست‌ها رژیم ایران را واژگون کنند ،
رهبران جبهه ملی و همچنین خود او را به دار خواهند آویخت ! " (کیهان
۱۸ شهریور) و بدین ترتیب کوشید تا با انگشت گذاشتن بر ترس و وحشت مداوم
لیبرال‌ها از رشد جنبش انقلابی توده‌ها ، زمینه سازش و مصالحه آنان را با
رژیم شاه فراهم سازد و از این طریق سد و مانعی در برابر این رشد فزاینده
جنبش توده‌ای ایجاد نماید .

و هم او در راه این تلاش و برای ایجاد پلی میان رهبران جنبش و
امپریالیسم آمریکا ، از طریق نیروهای لیبرال در مصاحبه‌ای با خبرنگار
رادیو لندن اعلام کرد : " برای حل بحران کشور که روز بروز شدیدتر می
شود ، باید یک شخصیت مستقلی در صدد برآید تا بین خواستهای رهبران مذهبی
و مخالفین سیاسی وجه اشتراکی پیدا کند و او حاضر است که این مسئولیت را
بعهده بگیرد . " (کیهان ۲۵ شهریور) و در همین رابطه کوشید تا با
مذاکره را با " آیت‌الله خمینی " برای " خارج کردن ایران از بن بست "
(در مصاحبه با روزنامه لوموند) باز نماید . اما امام خمینی با پاسخ‌دندان
شکن خود به این مزدور سرسپرده آمریکا ، خط بطلانی بر این تلاشهای مذبحخانه
امپریالیسم ، فروکشید ؛ " هیچ شرطی قابل مذاکره ، نیست و هیچ مهلتی در
صورتی که نتیجه آن تامین ادامه وضع موجود باشد ، قابل قبول نیست . "
(کیهان سه شنبه ۲۵ مهرماه ، به نقل از لوموند)

زدنها و بند و بستهای بورژواالیبرالهای ما بوجود نیامد و با امواج پسر تلاطم خود بی اعتنا به پندار بافیهای لیبرالهای ما مبنی بر حفظ رژیم پوسیده سلطنتی ، توفنده و پرتوان بسمت نابودی قطعی رژیم شاه و قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم به پیش میرفت .

در چنین شرایطی که توده ها و جنبش آنان خیمه شب بازی و عوامفریبی دولت با اصطلاح " آشتی ملی " را به بن بست کامل رساند و در عین حال مجالی برای بند و بست بورژوازی لیبرال و سازش آن با رژیم خود کامه شاه باقی نگذاشته بود ، برای امپریالیسم آمریکا و مزدورانش نیز راهی جز اعمال دیکتاتوری و سرکوب با زهم بیشتر جنبش انقلابی توده های باقی نگذاشت (★) و در روز پانزدهم آبانماه ۵۷ بدنبال کشتار دانشگاه و شورش مردم در تهران کابینه شریفامامی ساقط و دولت نظامی از هاری رئیس ستاد ارتش روی کار آمد . (★)

دولت نظامی که برنامه و هدف عاجل خود را تامین " امنیت " و نجات سیستم از خطر سقوط قرار داده بود ، چاره ای جز آن نداشت که همان آزادیهای نسبی و محدودی را که دولت شریفامامی مجبور به تامین آنها شده بود کاملاً محدود ساخته و مانع از اجرای اقدامات دولت قبلی در اینمورد بشود .

(★) - این شکست در راه حل های مسالمت آمیز و ناگزیری رژیم در توسل به راه حل های خشونت بار نظامی را سناتور پالیزبان در مجلس سنای رژیم شاه چنین بیان کرد : " دولت در جنگ سرد از مردم شکست خورده است . " (کیهان اول آبانماه ۵۷)

(★) - معاون وزیر دفاع آمریکا روز اول آبانماه ، یعنی ۱۵ روز قبل از روی کار آمدن دولت نظامی ، برای " سنجش اوضاع نظامی " (کیهان ۹ آبانماه) وارد تهران شد . بدون شک این سفر برای سنجش وضعیت نظامی رژیم و میزان توانایی آن برای توسل به راه حل نظامی ، یعنی روی کار آمدن دولت نظامی صورت گرفت . اگر چه نتایج تحقیقات این نماینده پنتاگون بستیهای آمریکائی در ایران هیچگاه بر ملا نگردید ، اما خروج او از ایران و روی کار آمدن دولت نظامی به فاصله کمی پس از این خروج ، بروشنی نتایج این تحقیقات و تصمیمات گرفته شده را آشکار ساخت : آمریکا تصمیم گرفته بود که برای شکستن بن بست سیاسی ایران ، به راه حل نظامی متوسل شود .

کارگران و کارمندان موه سات تولیدی و خدماتی و بخصوص کارگران رزمنده صنعت نفت برای شکستن اعتصاب خود ، زیر شدیدترین فشارها قرار گرفتند ، رادیوتلوویزیون به اشغال نیروهای نظامی در آمد ، مطبوعات زیر فشار سرنیزه برای اجرای بی چون و چرای دستورات دولت نظامی تحت فشار قرار گرفتند . مقررات حکومت نظامی با شدت هرچه تمامتر پیاده شد و هرگونه تظاهرات سیاسی از سوی جلادان حکومت نظامی بخون کشیده شد و ...

اما دولت نظامی بسیار ضعیف تر و ناتوانتر از آن بود که بتواند با ادامه همان شیوه های گذشته یعنی اعمال دیکتاتوری و سرکوب مانع از ادامه مبارزات مردم و سیر رو بسقوط رژیم فاسد و جنایتکار پهلوی بشود . اعتصاب کارگران مبارز صنعت نفت ، آب و برق ، حمل و نقل (بخصوص راه آهن) و ... رژیم را که از نظر اقتصادی وضع بسیار شکننده ای داشت بصورت همه جانبه تری چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی تحت فشار شدید قرار داد . مطبوعات یکپارچه اعتصاب کردند ، کارمندان رادیوتلوویزیون اکثرا در برابر دولت نظامی مقاومت کردند و حاضر به همکاری با آن نشدند . اعتصابات سیاسی و تظاهرات سراسر ایران را فراگرفت و خلقهای مبارز ما در برابر کشتار وحشیانه و جنایتکارانه ارتش ضد خلقی شاه قهرمانانه مقاومت نموده و با جانفشانی غرور آفرین خود حکم سقوط دولت نظامی را صادر کردند . ارتش نیز تحت تاثیر مبارزات قهرمانانه توده ها از درون دستخوش شکاف و تلاطم بود . جلوه های قهر انقلابی توده ها در درون ارتش نیز با کشتن فرماندهان جنایتکار ارتش توسط سربازان انقلابی ، فرار بیش از پیش سربازان از صفوف ارتش و پیوستن به توده ها ، سرپیچی ها و اعتراضات سربازان و افسران جزء ، توسعه تظاهرات سربازان و درجه داران در پادگانهای دریائی و بویژه پرسنل هوائی و سرکوب آنها توسط فرماندهان مزدور ، ارتش ضد خلقی را بیش از پیش از درون تهدید میکرد .

بحران سیاسی رژیم به اوج خود رسیده بود و اقدامات خشونت آمیز دولت نظامی به ریسمانی تبدیل شده بود که بیش از همه گلوی خود دشمن را میفشرد . برای امپریالیسم آمریکا مسئله مرگ و زندگی رژیم بود . رژیم شاه بطور عمیقی شکاف برداشته بود و امپریالیسم آمریکا که تا کنون کوشیده بود تا از طریق رژیم سلطنتی و با تکیه خاص بر روی حفظ شاه ، منافع خود را تامین نماید ، هم اکنون در برابر بحران عمیق ایران راه حلهای مختلفی را ارائه میداد . در حالیکه جناح بازها (پنتاگون نیست) همچنان طرفدار حفظ شاه بعنوان عامل اصلی ثبات سیستم بود و استدلال میکرد که هرگونه

تغییری در این مورد موجب ناآرامیها و عدم ثبات سیستم و بخصوص ارتش میشود جناح کبوترها (باصطلاح لیبرال) در عین حال که در مواردی از این طرح پشتیبانی میکردند ، بخشهایی از آن روی کناره گیری شاه و حفظ رژیم سلطنتی تکیه میکردند (مشي جرج بال و غیره) بهر حال آنچه که تمامی امپریالیستها روی آن تکیه داشتند ، مهار کردن انقلاب و دست کم تخفیف بحران سیاسی از طریق روی کار آوردن یک دولت غیر نظامی با شرکت دادن لیبرالها و محدود ساختن قدرت و اختیارات شاه بود . اما ارائه این راه حل در شرایطی که توده ها اینبار نابودی رژیم سلطنتی را بشکلی جدی خواستار بودند و جنبش توده های عمق و گسترش فزاینده ای می یافت بسیار دیر شده بود .

نمایندگان بورژوازی لیبرال که میبایست برای تشکیل دولت جدید از آنها دعوت بعمل می آمد ، بخشی از آنها تحت فشار توده ها و رهبری جنبش و با درک پتانسیل بالای جنبش توده های ، ناچارا برای ایفای نقش سازشکارانه و خیانت آمیز خود ، رفتن شاه را شرط اصلی شرکت و همکاری خود در دولت قرار داده بودند و از همین رو سنجابی رهبر جبهه ملی دعوت شاه را برای پذیرفتن پست نخست وزیری رد کرد . اما آمریکا که همچنان روی مانسدن شاه اصرار داشت ، موفق به جلب همکاری جناح راست بورژوازی لیبرال شد و چهره سازشکار و خیانت پیشه ای چون بختیار را که تن به قبول شرایط ننگین و خیانت بار امپریالیسم آمریکا داده بود برای پست نخست وزیری در نظر گرفت که وی نیز پذیرای آن شد .

بختیار کوشید تا با شل کردن بندهای دیکتاتوری و تکیه بر اجرای قانون اساسی و محدود ساختن قدرت شاه ، آزادی زندانیان سیاسی ، آزادی مطبوعات و ... حیات و بقای رژیم پوشالی سلطنتی را حفظ نموده و باین طریق با ترمیم سیستم در حال تلاشی و ممانعت از پیشرفت جنبش توده ای در فرصت مناسبی با ترمیم و تمرکز نیروهای خود به حمله مجدد به صفوف جنبش بپردازد اما چنین توطئه ای از قبل محکوم به شکست بود . ژست " آزادیخواهان " دولت بختیار آنقدر رسوا و مفتضح بود که جایی برای فریب توده های تحت ستم باقی نمیگذاشت . شاهپور بختیار و دولت او چیزی بیشتر از آنچه که توده های مردم بمدد نیروی مبارزاتی خود در این مدت از حلقوم رژیم مزدور شاه خاشن بیرون کشیده بودند نمیتوانست بدهد . بدون تردید نه شاهپور بختیار و نه هیچ نیروی دیگری از این قماش قادر نبود بحران عمیق و نابود کننده رژیم حاکم را کاهش داده و یا حتی آنرا پرده پوشی نماید . علیرغم تمام عبارت

پردازیه‌ها و تکیه شاهپور بختیار روی قانون اساسی و تظاهرات عوام‌فربانه
ایکه به طرفداری از آن ترتیب میداد ، میلیونها تن از مردم زحمتکش ،
در تهران و شهرستانها به مبارزات سرسختانه خود ادامه دادند و باشعار
" مرگ بر بختیار ، این سگ بی اختیار " خواستار سقوط دولت او و نابودی
رژیم شاه شدند .

در این دوره ، در روند مبارزات توده‌ها ما شاهد دو پدیده انقلابی
می‌شویم که نطفه‌های آن از مدتها پیش بسته شده بود . اول اینکه توده‌ها
در تجربه روزمره و در خلال مبارزه طبقاتی خویش با این آگاهی دست یافتند
که شیوه‌های مبارزاتی گذشته از قبیل اعتراضات و اعتصابات سیاسی علیرغم
اهمیتشان ، در شرایطی که دشمن جنگ را آغاز نموده و کارزار بزرگ و خونینی
را به خلق تحمیل نموده است ، بسیار ناکافی بنظر میرسد . آنها بدرستی
در یافتند سلاح را فقط با سلاح میتوان پاسخ گفت و تنها با درهم کوبیدن
ارتش ، این ابزار اصلی سرکوب دشمن است که میتوان مقاومت‌های امپریالیزم
و رژیم شاه را درهم شکست .

پدیده دوم بوجود آمدن نظم نوین انقلابی و سازمانهای توده‌ای درکنتر
نظم ضدانقلابی رژیم و سیستم سرکوبگر آن بود .

گسترش مبارزات توده‌ها و اوجگیری جنبش مردم منجر به سست شدن پایه -
های حاکمیت رژیم و از هم پاشیده شدن سیستم ضدانقلابی آن در همه جوانب
خویشگشت . این سستی و پاشیدگی نظم ضد مردمی رژیم به توده‌ها امکان
داد تا بتدریج نطفه‌های قدرت خویش را درهرجائی که شرایط اجازه میداد
بوجود آورند . مظهر این نظم انقلابی " شوراها " و " کمیته های انقلابی "
بودند که در محلات و مناطق مختلف شهر ، کارخانه ، اداره ، دانشگاه و ...
تشکیل میشدند . این شوراها به ابتکار بی واسطه و مستقیم توده‌ها دربرابر
قدرت باصطلاح قانونی رژیم حاکم بوجود آمده و به فعالیت و اعمال قدرت
" غیرقانونی " خود ادامه میدادند . این شوراها از یکسو ارگان نبرد توده‌ها
بودند و آنها را در مبارزه بر علیه رژیم حاکم یاری میرساندند و از سوی
دیگر بعنوان ارگان قدرت انقلابی عمل میکردند . تجربه نیز نشان داد که
این شوراها در طول مبارزات مردم اساسی ترین نقش را چه در مبارزه و چه
در کسب قدرت توده‌ای ایفا کردند و این نکته که امروز اکثر این شوراها
و کمیته‌ها بدلیل ترکیب طبقاتی و ماهیت رهبری آنها از انجام وظائف
انقلابی ای که در این شرایط برعهده آنهاست بدور افتاده اند بهیچ وجه از
اهمیت و نقش " شوراها " نمی‌کاهد .

بالارفتن آگاهی سیاسی توده‌ها و آمادگی ذهنی و روحی آنها و در همین رابطه اعتلا اشکال و شیوه‌های مبارزه و پیدایش شوراها و کمیته‌های انقلابی بعنوان نظم نوین انقلابی و توده‌ای از یکسو و ضعف و پاشیدگی سیستم حاکم و ناتوانی آن در ادامه حکومت از سوی دیگر عملاً موجب پیدایش دو قدرت انقلابی و ضدانقلابی در صحنه سیاسی مبارزه طبقاتی که به حادثترین شکلی جریان داشت گردید .

قدرت انقلابی‌ای که نیروی خود را از توده‌های میلیونی میگرفت ، هر روز قدرتمند تر و عظیم تر میشد و متقابلاً قدرت ضدانقلابی که ابزار اصلی آن ، قدرت سرکوبگر ارتش ضد خلقی و حمایت بیچون و چرای امپریالیست‌ها از آن بود ، بتدریج ضعیف‌تر و ناتوان‌تر میگردد و سنگر به سنگر عقب‌نشینی میکند .

در شرایط احتضار نظام سلطنتی در ایران ، جناح‌های مختلف امپریالیسم در باره سرنوشت شاه نظرات مختلفی داشتند . فرانسه ، آلمان و بخش عمده جناح "دمکرات‌های" آمریکا طرفدار کناره‌گذاشتن شاه و حفظ سیستم سلطنتی از طریق شورای نیابت سلطنت بودند ، درحالیکه انگلستان و جمهوری خواهان آمریکا و حتی کارتر و برژینسکی همچنان روی سلطنت شاه با محدود شدن اختیارات او تکیه میکردند . تمام بررسی‌ها و تحقیقات گروه جرج بال وابسته به جناح با اصطلاح لیبرال آمریکا و ارزیابی ژنرال هویزر از ارتش ایران که طی مسافرت و اقامت آنها در ایران صورت گرفت ، حاکی از آن بود که حفظ سیستم و یکپارچگی ارتش با توجه به حاد بودن شرایط جز با کنار گذاشتن شاه و سپردن وظائف مربوطه به شورای سلطنت امکان پذیر نیست .

در کنفرانس "گوادولوپ" که در آن رهبران چهار کشور آمریکا ، انگلیس فرانسه و آلمان شرکت داشتند . آمریکا ، علی‌رغم مخالفت جناح بازها و شخص برژینسکی مشاور امنیتی کارتر و تحت فشار جناح لیبرال آمریکا و همچنین دو کشور فرانسه و آلمان ، مجبور به پذیرش طرح جرج بال ، یعنی کناره گیری شاه از سلطنت و حمایت از شورای سلطنت و دولت بختیار گردید (★) .

(★) - " دو روز پیش از کنفرانس رهبران چهار کشور بزرگ غربی در (گوادولوپ) گزارش " جرج بال - براون " به کارتر داده شد و آنطور که در پاریس عنوان میشد ، در این کنفرانس تصمیم گرفته شد ، سیاست حمایت از رژیم بطور قاطع کنار گذاشته شود . در همین کنفرانس به پیشنهاد یکی از

آنچه که برای آمریکا اهمیت داشت نقش ارتش و رشد تضادهای درونی و از هم پاشیدگی آن بود. آمریکا اینرا در یافته بود که قدرت نمایی ارتش در برابر مردم در خلال یکسال گذشته و کشتار وسیع مردم توسط آن، نتیجه اش تجزیه و تلاشی ارتش از درون است (★) و انفراد و انزوای ارتش، مانع از آن میشود که بتوان روی آن بعنوان یک ابزار قابل اطمینان و مدافع منافع آمریکا حساب کرد. در چنین شرایطی هرگونه اقدام ماجراجویانه نظیر کودتا از سوی فرماندهان ارتش، در حکم خود کشی و نابودی ارتش و بمخاطره قرار دادن کل سیستم و سلطه و حاکمیت آمریکا در ایران خواهد بود. از این رو جناح حاکم آمریکا علیرغم برنامه و خط مشی جمهوریخواهان که طرفدار راه حل نظامی و حفظ قدرت شاه بودند، کوشید تا با اطمینان یافتن از عدم مداخله ارتش و کودتای نظامی توسط فرماندهان مزدوری چون خسرو دادو اویسی... زمینه را برای انتقال آرام قدرت از شاه به شورای سلطنت و دولت بختیار فراهم نماید.

اخراج شاه از ایران در روز ۲۶ دیماه و تعیین اعضای شورای سلطنت شدت تضادهای درونی سیستم را بمراتب افزون تر ساخت و توده ها بدنبال اولین گام پیروزی خود، مصمم تر و استوارتر از همیشه خواستار نابودی رژیم سلطنتی و سلطه و حاکمیت امپریالیسم و تامین آزادی و استقلال و استقرار رژیم جمهوری شدند.

بدنبال رفتن شاه و تحت فشار فزاینده توده های میلیونی خلق و در سایه مبارزات قهرمانانه مردم و شهدائی که در این راه ارزانی داشت، قدرت

(★) - خبرگزاری فرانسه در این مورد به نقل از "منابع آگاه" اظهار داشته بود که: "ماموریت جدید جنرال آمریکائی بسیار مهم است و اینکه باید کوشش کند، از یک کودتای نظامی، که شایعه آن بیش از پیش قوت گرفته است، مانع از بروز دودستگی در ارتش بشود. ظاهراً دولت آمریکا میخواهد که بحران از راه های قانونی حل شود و از هرگونه ماجراجویی خودداری کند." (روزنامه اطلاعات ۲۵ دیماه)

رهبران شرکت کننده تصمیم گرفته شد که نیروهای خارجی حامی رژیم ایران همه کوشش خود را برای برقراری یک نظم "دمکراتیک" در ایران بکار بندند (اطلاعات ۲۱ دیماه)

سیاسی حاکم بیش از هر موقع دیگر دچار گسیختگی و تشتت درونی گردید، و این گسیختگی با ورود امام خمینی به ایران و تشکیل دولت موقت، شتاب بیشتری بخود گرفت. بسیاری از سربازان و درجه داران و افسران جوان در برابر فرماندهان مزدور خود مقاومت ننموده و از اجرای دستورات آنها سربچی نمودند. عده‌ای از نمایندگان مجلس، دولت بختیار را غیرقانونی دانسته از پست خود استعفا دادند. ادارات و تاسیسات دولتی اکثرا وزرای جدید را بدلیل غیر قانونی بودن دولت نپذیرفتند. وارد شدن کارگران به صحنه مبارزات توده‌ای، که از مدتها پیش گسترش فزاینده‌ای یافته بود، بیش از پیش بر قوام و عمق دمکراتیسم جنبش توده‌ای افزوده بود و لحظه سقوط رژیم پوسیده را نزدیکتر کرده بود.

عملا قدرت دوگانه حاکم بود. و قدرت سیاسی جدید به رهبری امام خمینی علیرغم سازمان نیافتگی و در اختیار نداشتن ابزار اصلی قدرت یعنی ارتش و متقابلا با حمایت وسیع توده‌ها، قدرت سیاسی حاکم را بخصوص از نظر سیاسی تحت فشار قرار میداد.

بحران سیاسی در حادثترین شرایط خود قرار داشت و در این کارزار طبقاتی تمامی نیروها، امپریالیسم، سرمایه داران وابسته ایران، بورژوازی لیبرال خرده بورژوازی و زحمتکشان، هر یک با خواستها و برنامه‌های خود بمیثاقان آمدند و میکوشیدند تا بحران را بِنفع خود حل نمایند.

امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیستها که در ایران منافع اقتصادی و استراتژیکی بسیار با اهمیت داشتند و تا کنون و طی سالیان دراز بخاطر حفظ همین منافع و غارت و چپاول سرمایه‌ها و منابع ملی و استثمار نیروی زحمتکشان ایرانی فاسدترین و انگل‌ترین اقشار ممتاز جامعه را برزندگی و سرنوشت خلقهای ما تحمیل کرده بودند، طبیعتا حاضر نبودند به این سادگی‌ها از منافع سرشار و بادآورده‌ای که در اختیارشان قرار داشت دست بردارند. آنها همانطور که در سایر نقاط جهان و از جمله در میهن ما نشان دادند حاضرند برای حفظ و تامین منافع کشیف خود بجنایت کارانه‌ترین اقدامات توسل جویند. آمریکا تا آخرین روزهایی که شاه بر سرکار بود از او و برنامه‌هایش پشتیبانی کامل بعمل می‌آورد و عملا به کشتار ده‌ها هزارتن از بهترین فرزندان خلق ما که توسط سلاحهای آمریکائی و اسرائیلی انجام میشد، صحنه میگذاشت. اما وقتی در برابر موج خروشان سپاه خلق قرار گرفت و دیگر ادامه حاکمیت به اشکال پیشین برایش میسر نبود، چاره‌ای جز عقب‌نشینی و اعمال تاکتیکها و شیوه‌های جدید نداشت. طبیعتا آنچه

برای آمریکا اهمیت حیاتی داشت ، این بود که سیستم قدرت سیاسی ایران حتی المقدور کمتر دچار تغییر و دگرگونی شود و از اینرو میکوشید تارژیم سلطنتی را حتی بعد از رفتن شاه از طریق شورای سلطنت و دولت بختیار حفظ کند . دولت آمریکا حتی در نظر داشت نه تنها نمایندگان بورژوازی لیبرال ، بلکه از طریق آنان نمایندگان خرده بورژوازی را که در رهبری جنبش مردم نقش اصلی را برعهده داشتند و ادار به مصالحه و سازش با خود نماید که البته همانطور که خواهیم دید این راه حل به دلائل مختلف آنطور که مورد نظر آمریکا بود هیچ گاه پیاده نشد (★) .

و اما موضع بورژوازی لیبرال در قبال بحران سیاسی :

بورژوازی لیبرال که تا قبل از قیام از نظر اقتصادی تحت فشار سرمایه های بزرگ و وابسته به انحصارات خارجی قرار داشته و در قدرت سیاسی سهمی نداشت از یک سو با رژیم شاه دارای تضادهائی بود و در همین رابطه مخالفتهاش را علیه این رژیم ابراز میداشت . اما از آنجا که این بورژوازی با توجه به موقعیت تاریخی و اجتماعیش خصلت انقلابی نداشته و در مبارزه اش علیه بورژوازی وابسته و امپریالیسم ناپیگیر ، سازشکار و فرصت طلب است ، مطالبات و درخواستهایش از رژیم وابسته سابق ، هیچ گاه از چارچوب قانون اساسی ، حکومت قانونی و مشروطه طلبی ترا تر نرفته و سعی داشت در پشت سنگر توده ها و مبارزات آنها ، زمینه سازش و بند و بست با رژیم را فراهم نماید (★)(★)(★)

(★) - امام خمینی پس از اعلام " رمزی کلارک " وزیر دادگستری سابق آمریکا مبنی بر آمادگی مذاکره با امام خمینی ، اعلام داشت که : " حاضر است او را بپذیرد بشرط آنکه وی از میانجیگری حرفی نزند . " (کیهان ۳۰ دیماه)

(★) - " نفع بورژوازی (لیبرال) در این است که برضد پرولتاریا به بعضی از بقایای کهن اتکا نماید ، مثلا به رژیم سلطنت ، به ارتش داشمی و غیره . نفع بورژوازی لیبرال در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملا پیگیر نباشد ، به هدف نهائی نرسد ، قطعی و بی رحمانه نباشد سوسیال دمکراتها (کمونیستها) غالبا این فکر را کمی طور دیگر بیان می کنند و میگویند که بورژوازی (لیبرال) خودش بخودش خیانت می نماید .

نمایندگان بورژوازی لیبرال که با فراهم شدن فضای با اصطلاح با زسیاسی در سالهای اخیر و در پی سالها خانه نشینی پا به میدان گذاشتند، در برابر اوج گیری جنبش توده ای و هراسناک از خواستهای انقلابی مردم که قویا خواهان انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی و نابودی سلطه و حاکمیت امپریالیسم بودند، کوشیدند تا بطرق مختلف و از جمله مذاکره با امام خمینی (در دوره حکومت شریف امامی) وی را وادار به موضعی معتدلتر و ملایمتر، یعنی پذیرش چارچوب مورد نظر خودشان: "شاه باید سلطنت کند، نه حکومت" بنمایند. لیکن فشار جنبش توده ای و قاطعیت امام خمینی در مبارزه با شاه و رژیم سلطنتی مانع از آن گردید تا آنها بتوانند انقلاب را مهار بزنند و بناچار لنگ لنگان و با ناپیگیری و تزلزل و بشکلی تاکتیکی حرکت مردم را پذیرا شدند. آنان با پیشرفت و موفقیت های جنبش انقلابی توده ها و آشکاری بیش از پیش تلاشی رژیم شاه شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب کردند و مکارانه دم از انقلاب زدند البته نه به این خاطر که انقلابی بودند

بورژوازی (لیبرال) به امر آزادی خیانت میکند و برای دمکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی (لیبرال) در این است که اصلاحات لازمهای که در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل می آید، کندتر، تدریجی تر، با احتیاط تر، سست تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب. نفع وی در این است که این اصلاحات در مورد مومسات "محترم" دوران سرواژ (سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر این صورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که با اصطلاح فرانسویها "تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند" یعنی همان اسلحه ای را که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد. همان مومسات دمکراتیکی را که بر زمینهای بوجود خواهد آمد که از سرواژ (سلطنت) تصفیه شده است، برضد خود بورژوازی متوجه سازند" (لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، منتخبات آثار یک جلدی صفحه ۵۴ عبارات داخل پرانتز از ماست)

★★ - مصاحبه مهندس بازرگان در پاریس (احتمالاً در آبانماه) مبنی بر حمایت از شورای سلطنت، نمونه ای از این دست است.

بلکه به منظور وارد کردن سوداگری و نیرنگهای ارتجاعی خود در جنبش اوچ-گیرنده توده‌ها و سوار شدن بر کرده آن، این کار را کردند .

مهندس بازرگان ، رئیس دولت موقت بلافاصله پس از انتخاب به این سمت مسئولیت مذاکره با دولت بختیار و سران ارتش و سفیر وقت آمریکا را عهده دار میشود . او میکوشد تا میان برنامه امپریالیستها و رهبری جنبش سازش و مصالحه‌ای بوجود آورد (★) . برای آقای بازرگان و سایر نمایندگان کان بورژوازی لیبرال بسیار امیدوارکننده بود که انتقال قدرت بشکل مسالمت آمیز و بدون آنکه به نهادهای ارتجاعی رژیم آسیبی وارد آید و منافع امپریالیستها و سرمایه داری وابسته را مورد مخاطره قرار دهد ، صورت پذیرد ، متقابلاً آمریکا و ارتجاع داخلی نیز بعنوان آخرین راه حل حتی حاضر شده بودند تا از طریق " قانونی " و به اصطلاح مراجعه به آراء نمایندگان مجلس شورا ، تغییر سیستم سلطنتی به جمهوری را بپذیرند و از طریق نیروها و عوامل ارتجاعی وابسته بخود و از موضعی مسلط ، بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی رانیز در قدرت سهم کنند (★) . خرده بورژوازی (و

(★) - " تماسهای سیاسی برای جلوگیری از جنگ داخلی آغاز شد ، بازرگان با بختیار و دو رهبر بلند پایه نظامی ملاقات کرد . " (آیندگان ۱۶ بهمن ماه) .

(★) - هودینگ کارتر ، سخن گوی کاخ سفید ، روز ۱۸ بهمن ماه یعنی دو روز پس از انتخاب بازرگان به ریاست حکومت موقت ضمن اعلام حمایت از بختیار بطور تلویحی گوشه چشمی به رهبران مذهبی و حکومت موقت نشان داد :

" مادولت بختیار را دولت ایران می شناسیم . ما از راه دیپلماتیک با همه گروه‌ها از جمله بازرگان که روز دوشنبه به نخست وزیری دولت موقت برگزیده شده در تماس بوده ایم . " وی گفت که : " حقیقت اینستکه آمریکا نمیتواند رفراندوم عظیم خیابانی ملت ایران را نسبت به آیت الله خمینی در مدت اقامتشان در پاریس و پس از بازگشت به تهران ، نادیده بگیرد ." (اطلاعات ۱۸ بهمن ماه) و روز بعد از آن از یک سو بختیار اعلام میکند که " من و بازرگان میتوانیم تلاش کنیم ... " (اطلاعات ۱۹ بهمن ماه) و از سوی دیگر بطور غیر مستقیم از سوی دو سخنگوی کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا اعلام میشود که " دولت آمریکا پشتیبان دولتی خواهد بود که مورد حمایت

بخصوص بخش مرفه آن (که در این زمان ، اکثریت نیروهای جنبش را پشت سر خود داشت و مرکز اصلی قدرت بحساب می آمد از یک سو عمدتاً بدلیل تزلزل و ناپیگیری و توهمات لیبرالی ناشی از مواضع طبقاتی اش و از سوی دیگر ، خصوصاً بدلیل بافت مذهبی جامعه و مواضع ضد کمونیستی ، انحصار طلبانه و ارتجاعی بخشهای عمده خرده بورژوازی ، بتدریج زمینه های سازش با بورژوازی لیبرال و از این طریق با سرمایه داری وابسته و نهادهای امپریالیستی فراهم گردید . نمونه این تزلزل و ناپیگیری را می توان در همان موقع در نحوه برخورد محافظه کارانه و مسالمت جویانه رهبری جنبش با ارتش و نقش ارتجاعی و ضدانقلابی آن مشاهده کرد . در شرایطی که توده های آگاه و مبارز ، خواستار تصفیه حساب قطعی و مسلحانه با ارتش مزدور رژیم شاه بعنوان ابزار سلطه و حاکمیت امپریالیسم بر ایران بودند و شعار انقلابی " شاه جنایت میکند ، ارتش حمایت میکند " را مطرح می ساختند ، رهبران جنبش مردم را به سازش و مصالحه با ارتش دعوت کرده و ارتش را از ملت و ملت را از ارتش میدانستند و با بطرق مختلف مردم را از مجازات جاسوسان و عمال ساواک که روز و شب فرزندان دلیر خلق ما را بگلوله می بستند ، بر حذر می داشتند . از اینرو تصادفی نبود درست در شرایطی که امپریالیسم آمریکا به دلیل فشار و اوج جنبش توده ای و ضعف رژیم سیاسی حاکم ، در صدد توطئه سازش و انتقال قدرت بشکل مسالمت آمیز بود ، رهبری جنبش نیز از موضعی محافظه کارانه و با این توهم که گویا میتوان بدون برخوردی قاطع و خونین با دشمن به ناپودی کامل (و نه نیم بند) آن نائل آمد ، کوشش داشت از طریق بورژوازی لیبرال و باتکاء آن (که این خود جنبه های دیگری از موضع سازشکارانه خرده بورژوازی را بنمایش میگذارد) بختیار و ارتش را وادار به پذیرش دولت جدید نماید . بدون تردید ، امپریالیسم و جناحهای وابسته بدان ، بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی مرفه (و کلاً رهبری خرده بورژوازی) علیرغم حرکتشان در چارچوب سازش و نه یک مبارزه قطعی و سرنوشت ساز ، از پایگاه و مواضع مختلفی حرکت میکردند امپریالیسم آمریکا با توجه به موقعیت ضعیف بورژوازی لیبرال و همچنین ضعف سازمانی خرده بورژوازی و مواضع ضد کمونیستی آن میکوشید ، بدون آنکه

ملت ایران باشد . " ؟! همین سخنگویان افزوده اند که " تماس با دولت بزرگان را آغاز کرده اند . " (اطلاعات ۱۹ بهمن ماه) .

نهادهای اصلی قدرت لطمه‌ای ببینند ، بخشی از قدرت سیاسی را به بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی تفویض کند . خرده بورژوازی در عین حال که طالب سقوط رژیم سلطنتی و تغییر نهادهای سیاسی جامعه بود ، معذالک سعی میکرد تا این تغییر حتی المقدور کم خطر و بطور مسالمت آمیز و لاجرم سطحی و غیر بنیادی صورت گیرد . سازشکاری ، تردید ، تزلزل ، محافظه کاری ، تنگ نظری و جمود فکری از جمله ضعفهای سیاسی و ایدئولوژیکی ای می باشند که همراه با ضعف تشکیلاتی و ی را به اتخاذ اینگونه مواضع بینابینی و دنباله روی بورژوازی لیبرال می کشانند .

و اما بورژوازی لیبرال که از نظر تاریخی دیگر نمی توانست طرفدار انقلاب باشد و در طول انقلاب نیز همواره شاهد مواضع لیبرال منشانه و سازشکارانه او بودیم ، موفق شد با استفاده از ضعف سیاسی و سازمانی نیروهای انقلابی و مارکسیست-لنینیست و در عین حال قدرت یابی خرده-بورژوازی مذهبی با تمایمی ضعفهای آن و در سایه فداکاری و قربانیهای بیشمار مردم به سمت قدرت بخزد و مواضع سیاسی حساسی را اشغال نماید . در چنین شرایطی که بورژوازی لیبرال طعم قدرت را در دهان مضمضه میکرد ، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی خواهان سازش کامل با امپریالیسم وارگا-نهای وابسته به آن بود و می کوشید خرده بورژوازی را که تا آنروز در رأس جنبش قرار داشت بدنبال خود بکشاند و شیوه انتقال قدرت را بشکلی کاملاً مسالمت جویانه و حتی المقدور با آسیب هرچه کمتر به ماشین دولتی و بدون دست خوردن به پایه های اقتصادی و اجتماعی رژیم حاکم صورت پذیرد . بورژوازی لیبرال کوشید با پادرمیانی میان امپریالیستها و عمال وابسته آنها و رهبری جنبش از حدت و شدت انقلاب بکاهد و آنرا مهار کند و آمریکا را متقاعد سازد که نمی خواهد با آن از در مبارزه برآید و منافع سیاسی و اقتصادی او را مورد مخاطره قرار دهد (★) بورژوازی لیبرال که خود

(★) - چراغ سبزهائی که در همین ایام بازرگان به رهبران امریکانشان میداد از این نظر جالب توجه است . مجله تایم در این مورد نوشته که : "مهدی بازرگان مشاور آیت الله خمینی ... اخیراً به مقام های امریکائی تاکید کرده است که روابط عملی سودمند با واشنگتن کاملاً امکان پذیر است" (اطلاعات ۱۶ بهمن ماه -)

در موضع ضعیفی قرار دارد ، درعین حال بخوبی از نقاط ضعف و قوت خرده - بورژوازی آگاهی داشته و میدانند که این طبقه علیرغم پشتوانه و موقعیت توده‌ایش ، قادر نیست از نظر سیاسی و سازمانی نقش مهمی در دولت و برنامه - هایش داشته باشد . بورژوازی لیبرال میکوشد تا با تکیه و پشتوانه قدرت توده‌ای این طبقه ، با ارتجاع و امپریالیسم بمذاکره بنشیند و با آن چانه بزند و از طریق مصالحه و سازش و درعین حال کشاندن خرده بورژوازی بدنبال خود ، مانع رشد جنبش توده‌ای و انقلاب که از آن بسیار هراسناک است بشود .

اما در کشاکش این مذاکرات ، در کوچه و خیابان حال و هوای دیگری وجود داشت . توده ها همچنان خواهان نابودی سلطنت و سلطه و حاکمیت امپریالیسم و ادامه انقلاب تا به آخر بودند . آنها شعار می - دادند : " بعد از شاه نوبت آمریکاست " ، " وای به روزی که مسلح شویم " ، " رهبران ما را مسلح کنید " و توده ها خواستار مبارزه و تصفیه حساب جدی و قاطع با عوامل ارتجاع و ارتش تا دندان مسلح آمریکا - ئی بودند . آنها بهر طریق ممکن و گاه با ابتدائی ترین وسایل خود را مسلح میکردند . کاسه صبر توده ها دیگر لبریز شده بود و هیچ عاملی نمی - توانست مانع از حرکت سیل آسای آنها بشود . جامعه هر لحظه آماده انفجار بود و این لحظه ها می توانست با هر حرکت ناخواسته ای فرا رسد و عاقبت هم این لحظه با اقدام شبانه گارد شاهنشاهی و حمله آن به پادگان فرح آباد نیروی هوائی فرار رسید . بدون شک اقدام گارد را نمیتوان یک اقدام حساب شده و برنامه ریزی شده از سوی ارتش و دولت بختیار و بعبارت بهتر از سوی آمریکا تلقی کرد . آمریکا از همان هنگام که تصمیم به خروج شاه از ایران گرفته بود ، اینرا بخوبی دریافته بود که راه حل کودتای نظامی (با شاه و بدون شاه) از قبل محکوم به شکست بوده و در حکم خودکشی ارتش و نابودی آن خواهد بود . بررسی های یکماهه ژنرال هوپزر نیز دال بر صحت همین مسئله است . البته در درون ارتش ژنرالهایی نظیر اوپسی و خسرو داد وجود داشتند که با رفتن شاه و تغییر سیستم سلطنتی بشدت مخالفت میکردند و با پشتیبانی جناح " بازها " در آمریکا طرفدار یک کودتای نظامی بودند ، اما این جریان چه در درون ارتش و چه در ارگانهای سیاسی رژیم حاکم ، یک جریان غالب نبود و همانطور هم که دیدیم نتوانست در برابر خروج شاه از ایران از خود مقاومتی نشان دهد . حمله گارد به پادگان فرح آباد را میتوان از جمله اقدامات خود سرانه همین بخشش

از ارتش بحساب آورد که می کوشید با به وجود آوردن زمینه درگیریها و وسیع در درون ارتش و خارج از آن ، مانع از اجرای طرح سازش آمریکا و تغییر رژیم سلطنتی در ایران گردد . اما این اقدام خودسرانه گارد ، مقاومت سرسختانه و قهرمانانه پرسنل نیروی هوایی را موجب شد ، مقاومتی که طی آن مردم مبارز تهران بنا پشتیبانی خود از نیروی هوایی ، شکست سختی را بر نیروی گارد وارد آوردند و با بدست آوردن تعداد فراوانی اسلحه ، افراد زیادی را مسلح ساختند .

حمله شبانه گارد و پیروزی پرسنل هوایی بلافاصله در سطح شهر پیچید و مردم یکپارچه خود را آماده نبرد قطعی با ارتش مزدور نمودند . کمیته ها و شوراهای انقلابی به عنوان ستاد عملیاتی ، به تدارک و آماده ساختن مردم پرداختند و مردم در تمام سطح شهر در هر کوی و برزن ، سنگر و باریکاد ایجاد کرده و به وسایل مختلف خود را مسلح می ساختند .

ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن ، رادیو اعلام کرد که ساعت منع عبور و مرور بر خلاف روزهای قبل که از ساعت ۲۱ شروع میشد ، از ساعت ۱۶ شروع و مقرر - رات مربوطه به شدت رعایت خواهد شد .

اعلام حکومت نظامی باین شکل کوچکترین خللی در اراده مردم قهرمان ، به وجود نیاورد و به خصوص پس از صدور دستور امام خمینی مبنی بر نرفتن به منازل ، مرد و زن ، کوچک و بزرگ ، با شور و شوق وصفناپذیری با ایجاد باریکاد و سنگر در کوچه و خیابانها و تهیه کوکتل مولوتف و مواد آتشزا به تدارک و آمادگی پرداخته و تهدیدها و مقررات حکومت نظامی را نقش بر آب ساختند . عصر و تمامی شب و آن روز توده های مردم زن و مرد در تظاهرات رزمی خود و با شعارهای " مسلسل ، مسلسل ، جواب ضد خلق است " ، " رهبران ما را مسلح کنید " عملاً آغاز قیام پر شکوه خود را اعلام میکردند .

از صبح روز بیست و دوم حملات مردم به مراکز ساواک ، کلانتریها و پاسگاههای پلیس ، پادگانهای ارتش و ساختمانهای دولتی یکی پس از دیگری شروع شد . در این روز اکثر کلانتریها و پادگانهای فرح آباد ، عشرت آباد ، باغشاه ، قلعه مرغی و بسیاری از مراکز ساواک و همچنین ایستگاه رادیو و تلویزیون به اشغال مردم درآمد . اکثر زندانها بدست مردم افتاد و زندانیها آزاد شدند . پس از اشغال مراکز نظامی ، سلاحهای موجود در آنها اکثراً بدست مردم افتاد و آنها را مسلح ساخت . روز بیست و سوم سایر مراکز دولتی ، ساواک و زندانها از جمله ساواک سلطنت آباد و

زندان اوین و همچنین کاخهای سلطنتی بدست مردم مسلح تصرف گردید. بدون شک پیروزی سریع مردم را صرفا نمی توان ناشی از فداکاریها و قهرمانیهای مردم دانست. واقعیت اینست که ارتش از همان روز اول قیام و بدنبال اعلام حکومت نظامی قصد دخالت و درگیری نداشت و بیطرفی ارتش در جریان قیام بطور رسمی در نیمروز ۲۲ بهمن توسط قره باغی اعلام شد، چرا که این دخالت و درگیری، همانطور که قبلا اشاره کردیم به معنی خودکشی ارتش بود و طبعا از نظر آمریکا "عاقلانه"ترین راه برای حفظ ارتش و بقای سیستم سرمایه داری وابسته این بود که حتی المقدور ارتش از دخالت مستقیم و رو در روئی با مردم بپرهیزد و موضعی دفاعی و حتی بیطرفانه در برابر حوادث و رویدادها اتخاذ نماید. در صورت مقاومت ارتش، بلاشک وضع بصورت دیگری درمی آمد و قیام نه به این سرعت، بلکه دوران طولانی تری را دربر میگرفت که طبعا در همین رابطه به نتایج دیگری نیز غیر از آنچه که امروز شاهدش هستیم، منجر میشد.

نکته بسیار قابل توجه در جریان قیام، بی توجهی و در واقع موضع گیری مخالف رهبران مذهبی و سیاسی جنبش در قبال قیام مسلحانه توده ها و مبارزه با ارتش سرکوبگر رژیم شاه بود. موضع این رهبران از مدتها قبل، موضعی محافظه کارانه در قبال ارتش و فعالیت های سرکوبگر آن بود، تا آنجا که حتی در ساعات اوگیری قیام حاضر به پذیرش ضرورت مبارزه مسلحانه و قیام قهرآمیز توده ها نگردیدند. آنها حتی به نظامیان دستور بازگشت فوری به پادگان ها را توصیه کردند و از مردم مصرانه میخواستند آرامش خود را حفظ کنند و دست به اسلحه نهند. (★) اما همانطور که دیدیم توده ها که خود به ضرورت کاربرد قهر از مدتها قبل پی برده بودند، در موارد مختلف و بخصوص در هنگام قیام که به سلاح دست یافتند، علیرغم مخالفت رهبران به نبرد رویاروی و مسلحانه با دشمن پرداختند و دست کم

(★) آیت الله طالقانی در روز ۲۱ بهمن ماه پیامی فرستاد و از "طرفین قضیه به عنوان یک پدر روحانی" تقاضا کرد: "برای پیش برد و تحقق هدفهای انسانی و نجات بخش رهبر ملت، امام خمینی به ستیزه جوئی و درگیری خاتمه داده، همه به سربازخانه های خود برگردند." (۲۱ بهمن ماه روزنامه اطلاعات)

موفق شدند تا هرگونه خیال خام مقاومت و کودتا را از سر آمریکا و فرما-
ندهان مزدور ارتش بدور سازند و آنها را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم
کنند .

دشمن یک سنگر دیگر عقب‌نشینی کرد و نه بیشتر و حاصل قیام مردم که
طی آن دهها هزار رزمنده دلیر به شهادت رسیدند چنین شد :

- رژیم سلطنتی از میان رفت و " دولت موقت " جای آنرا گرفت .

- رژیم سلطنتی از میان رفت . اما حاکمیت امپریالیسم ، علی‌رغم وار د
آمدن ضربات جدی بر پیکر آن کماکان پابرجا باقی ماند .

- رژیم سلطنتی از میان رفت و قدرت سیاسی نوینی جایگزین آن گشت ،
که به صورت قدرت دوگانه ای در صحنه سیاسی ایران شکل گرفت .

- دولت موقت یعنی دولت رسمی ، عمدتاً به مثابه ارگان حاکمیت بورژوازی
لیبرال ، و " دولت " خرده بورژوازی ، که در کمیته های امام ، شور ای
انقلاب و ... تبارز یافته است از درون قیام توده‌ای سربرآورد .



دیجیتال کننده : نینا پویان

از انتشارات:

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

اردیبهشت ماه ۱۳۵۸

بها: ۲۰ ریال